

مجله فرهنگ و هنر مسیحی

مارچ ۲۰۲۶ - اسفند ۱۴۰۴ شماره ۱۱۹

NO:119 MARCH - 2026



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می گردد



WWW.Smyrna-Magazine.com - Magazine No: 119

Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE

NUMBER: 119

March-2026

Copyright © 2026 by JBM
Presented By Jubal Band Ministries

نوروز مبارک

ارتباط با ما

اگر از نسخه آنلاین استفاده می‌کنید کافیست
روی آدرس‌ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید

www.smyrna-magazine.com
www.smyrnacollege.com

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

@smyrna.jubal.church

Smyrnachurch_jbm
Smyrna_church_jbm

Smyrna Church (JBM)
Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88
(+1) 770 268 91 76
(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)

سر دبیری
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا

مارچ ۲۰۲۶ / مجله شماره ۱۱۹

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
امید سبوکی

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن
طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا
طراحی جلد: مانده، المیرا، امید
ترجمه: مهسا، مینا، امید
ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهراد، جواد، جیمز، یاشار، بنام، زهرا، سمیه، کاوه، مایا،
مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم، مسعود،
شمس، علی، ترابی، هلنا، محمدحسین، سارا، حسین

و کلیسای اسمیرنا در
ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان می‌باشد.

شما می‌توانید مقالات، مطالب، دلنوشته و شهادت‌های خود را برای درج در مجله
اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیات
تحریریه مجله می‌باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب
اهانت‌آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه‌های سیاسی باشد، معذورند. مقالات
مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه
حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل
متعلق به گروه یوبال باند می‌باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف
مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می‌باشد.

آنچه در این شماره می‌خوانیم:

سرمقاله

خانه تکانی قلبت را شروع کن

۶

از گوشه و کنار جهان

خبر

۸

رسم شاگردی

کلید دوم «دعوت پادشاه»

۱۰

خانواده‌ای زیر صلیب

سمیه

۱۲

نقش و نگار

نیکلاس، ساندرو بوتیچلی، جان پروزل

۱۶

نگاهی به سیخای جهان

اتوبوس گمشده

۱۸

شما می‌توانید برای دسترسی مستقیم به صفحه مورد نظر، روی آن کلیک کنید و برای بازگشت به صفحه فهرست نیز بر روی دکمه بازگشت کلیک کنید.



صفحه روز

تاک حقیقی
ضربه‌های دوست داشتنی

۴۸

من یک زن هستم

حنا

۵۲

ارتشی برای دعا

ایران

۵۶

دلنوشته‌های دور و نزدیک

نامه به پدر آسمانی

۵۸

سرگرمی

جدول

۶۰

معرفی برنامه‌ها

ارتباط با ما

۶۲

تنور (آشپزی)

قرابیه سیب

۳۰

تاریخ سازان آسمانی

بالتازار هاجیر

۳۲

کانون شادی

اولین گناه

۳۴

جوانان

جان بانیان

۴۰

نگاهی به سیخای ایران

قهرمان

۲۰

معرفی کتاب

شواهدی برای مسیح

۲۲

کلیسا در جفا

محافظت از کودکان

۲۴

سبک زندگی، زندگی سالم

آرژوی و حساسیت

۲۸

سرمقاله

خانه تکانی قلبت را شروع کن...

کنار شومینه، روی صندلی نشسته بودم و به **نوروز** می‌اندیشیدم.
نو... روز...

چه اسم زیبایی... چه واژه پُر تأملی. این روزها همه از آمدن نوروز صحبت می‌کنند. شهر آرام آرام رنگ عوض می‌کند. ویتترین‌ها، خیابان‌ها، خانه‌ها... همه در تب آماده شدن هستند. داشتیم فهرست کارهایم را در دست مرور می‌کردم؛ خرید سبزه، ماهی قرمز، تمیز کاری خانه، دید و بازدیدها... چقدر کار هست که باید انجام شود. نگاهم ناگهان به شعله‌های آتش در شومینه افتاد. خیره شدم. و همان‌جا، میان گرمای آتش، سؤالی سرد در دلم نشست: **پس چرا قلب من نو... روز نیست؟ چرا حال دلم خوب نیست؟ چرا این سنگینی، این فشار، این خستگی عمیق از درون رهایم نمی‌کند؟** بغض بی‌هشدار گلویم را پُر کرد. دوستانی که دیگر کنارم نیستند. خشم از باعث و بانی آن. تلخی خیانت‌ها و بی‌وفایی‌ها. نگرانی برای آینده. ترس از تکرارها. شک به رشد، به موفقیت، به ادامه راه. و گاهی حتی ناامیدی از زیستن... همه این‌ها، یکی پس از دیگری، مثل لایه‌هایی سنگین روی هم انباشته شده بودند و نفس دلم را تنگ‌تر می‌کردند.

چرا نو... روز؟ چرا باید اطرافم را پُر کنم از فهرستی از تازگی‌ها، در حالی که درونم پُر شده از کهنگی‌ها؟ از خاطره‌ها و شرایط و یادهای تلخ؟ سُر خوردن قطره اشکی از گوشه چشمم توجهم را به خود آورد. اشک چکید، به روی کاغذی که در دست داشتم. درست روی کلمه‌ای که با خود کار نوشته بودم: **«خانه تکانی»**. جوهر پرنرنگ‌تر شد؛ انگار کلمه جان گرفته باشد.

با گوشه دست اشک را پاک کردم، اما ردِ خیس‌اش ماند. نه فقط روی همان کلمه، بلکه روی همه واژه‌ها تا لبه کاغذ. دوباره دستم را روی کاغذ کشیدم؛ این بار اثرش مثل ابری، همه نوشته‌ها را در بر گرفت. آهی کشیدم و دوباره به آتش شومینه خیره شدم و ناگهان فکری آرام اما روشن از جایی عمیق در دلم برخاست. دوباره به فهرست نگاه کردم. خانه تکانی... خانه تکانی‌ای که با یک قطره اشک، همه چیز را تحت تأثیر قرار داده بود.

شاید امروز، باید خانه تکانی قلبم را شروع کنم. شاید نو... روز من همین جاست. در همین اشک. در همین مکث. خانه تکانی قلبم؛ از تنفرها، از خشم‌ها، از خیانت‌ها و بی‌وفایی‌ها، از دردهایی که هر کدامشان بخشی عظیم از قلبم را اشغال کرده‌اند و دیواره‌های وجودم را زیر فشاری دردناک خم کرده‌اند.

دیگر جایی نمانده است. نه برای عشق، نه برای محبت. اما در این قحطی محبت و وفا، چگونه می‌توان قلب را دوباره پُر کرد؟ چگونه می‌توان از نو کاشت؟ آن‌جا بود که این کلام در ذهنم طنین انداخت: **«آنان که با اشک‌ها می‌کارند، با شادی درو خواهند کرد»**.

باید خانه تکانی قلبم را بکنم. این اولین قدم است. بگذار خالی شود از همه این دردها. بگذار قدم برداشتم، اعلامی باشد؛ دعوتی آرام و صادقانه. دعوتی برای محبت... تا به خانه قلبم وارد شود. بگذار برای او آماده کنم. راه را هموار سازم. تا مرا از محبت و شادی خود پُر سازد و پرستش، بی‌تلاش و بی‌اجبار، از دهانم برخیزد. **آری، بگذار برای مسیح آماده سازم.**

گاهی آن‌قدر قلب‌هایمان در پیچ‌وخم زندگی آلوده می‌شود، آن‌قدر در گردوغبار این دنیا می‌ماند، که دیگر جایی برای خوش آمدگویی به سرور صلح و آشتی باقی نمی‌ماند. افکارمان پُر می‌شود از اخبار، از سیاست، از برنامه‌ها و اضطراب‌های این جهان؛ و قلبمان زیر بار درد، رنج و کینه، تا مرز انفجار پیش می‌رود. **اما امروز... امروز می‌توان ایستاد. می‌توان مکث کرد.** می‌توان جارو به دست گرفت و از درون شروع کرد. **بیابید امروز، راه را برای او هموار سازیم. این شاید زیباترین خانه تکانی نوروز باشد.**



امیر سورش

از گوشه و کنار جهان

خبر



ایمان، او را از خودکشی نجات داد

آلن ریچسون، ستاره سریال «ریچر» بازگو کرد: «من به اردوگاه خدا تعلق دارم» و ایمان، او را از خودکشی نجات داد. آلن ریچسون بازیگر ۴۱ ساله به کریستین پست گفت: «من دوقطبی، سرسخت و یک کمال‌گرا بودم، و مردم با معیارهای من مضحک و مورد تمسخرم بودند واقعا زندگی با آنها برایم سخت بود و خودم را در سطح بالاتری می‌دیدم.»

او در سریال ریچر به شهرت جهانی رسید و بیان کرد: «مشکل اینجا بود و بیشترین شک من این بود که آیا شایسته عشق خدا بودم و یا ارزش توجه او را داشتم؟! در واقع به حقیقت خدا و محبت و اهمیت دادن او به ما شک نداشتم بلکه به خودم و شرایط دریافت این محبت شک داشتم.»

او ادامه داد: «من شوهر و پدر سه پسر هستم و چند سال پیش فکر می‌کردم کارم به پایان رسیده است و در همان زمان اقدام به خودکشی کردم و سعی کردم جانم را بگیرم اما خدا را شکر موفق نشدم.»

با این حال، داستان ریچسون داستان امید و دگرگونی است این بازیگر بقا و بهبودی بعدی خود را مدیون حمایت بی‌دریغ خانواده‌اش، متخصصان پزشکی و مهم‌تر از همه، یک رابطه تازه با خدا می‌داند.

او اینطور به خاطر می‌آورد: «همراه خانواده‌ام، چند پزشک هم کنارم بودند، با کمک آنها من از چنگال مرگ بیرون کشیده شدم

اما بعد از آن باید می‌فهمیدم هدف از زنده ماندن من چیست و چطور می‌توانم من هم به دیگران خدمت کنم و رابطه واقعی با خدا داشته باشم.»

این تجربه، تمایل ریچسون را برای به اشتراک گذاشتن تجربیات و بینش‌هایش برانگیخت، که منجر به تأسیس «instachurch» در رسانه‌های اجتماعی او شد، پلتفرمی که او برای بحث در مورد تأمل بر موضوعات معنادار استفاده می‌کند و مردم را به فکر در مورد زندگی و هدف برمی‌انگیزد که این خود باعث می‌شود که دیگران از خودکشی نجات یابند.

او گفت: «فقط باید چیزی بگویم که مهم است؛ تا این کار فرد دیگری را همچون من از خودکشی نجات دهد. با خودم فکر کردم، شاید دیگر هرگز به کار و تجارت خارج از هدف خدا نپردازم و گویی خدا اینطور می‌گوید: «من دیوانه‌ترین شغلی که می‌توانید تصور کنید را به شما می‌دهم.» من همچنان در این هدف تلاش می‌کنم، به او احترام می‌گذارم و این به راستی یک هدیه است.»

ریچسون علاوه بر بازی در «ریچر»، که به طور مداوم یکی از بهترین نمایش‌های پرایم ویدیو است، در کنار «هیلاری سوانک» در فیلم جدید «فرشتگان عادی» بازی می‌کند.

فیلم فرشتگان عادی که بر اساس یک داستان واقعی ساخته شده است، در لوس‌آنجلس، کنتاکی، در اوایل دهه ۹۰ اتفاق می‌افتد و شارون (سوانک) پیشه آرایشگری را دنبال می‌کند و در حال



مبارزه با اعتیادش به الکل است او به دنبال هدف بزرگتری در زندگی خود است که با داستان میشل، دختر کوچکی که نیاز فوری به پیوند کبد دارد، در روزنامه محلی مواجه می‌شود و ماموریتی را برای نجات جان میشل، آغاز می‌کند.

در همین حال، پدر میشل، اد (ریچسون)، بیوه، در تلاش است تا زندگی خود را تأمین کند و در عین حال با درد از دست دادن همسرش نیز دست و پنجه نرم می‌کند. او نسبت به دریافت کمک میشل بی‌اعتنا است و نسبت به خدا، تلخ است.

ریچسون بیان کرد که با شخصیت اد در فیلم و مبارزاتش با شک و دشواری در پذیرفتن و آشتی با خدای مهربان در میان رنج‌ها و دردهای این جهان ارتباط برقرار می‌کند. این بازیگر از گنجاندن صحنه‌هایی که شک شخصیت او را به تصویر می‌کشد، حمایت می‌کند. چرا که ایمان اغلب در یوته بحران ساخته می‌شود.

وی با تأکید بر اهمیت بازنمایی طیف کامل تجربه معنوی در این فیلم گفت: «ایمان در آن لحظات تردید و بحران را می‌شکافد. او به این تصور سی‌اس.اس. لوئیس اشاره کرد که خدا «در درد ما فریاد می‌زند» و بر نقش رنج در تعمیق ایمان تأکید کرد.

ریچسون ادامه داد که از طریق کارش، می‌خواهد انعطاف‌پذیری روح انسان را در برابر سختی‌ها برجسته کند. او گفت که موفقیت و تمجیدها زودگذر و تحقق‌ناپذیر هستند اما شادی و آرامش حقیقی فقط از طریق رابطه با خدا به دست می‌آیند.

او می‌گوید: «در موعظه بالای کوه، شیوه زندگی خوش به حالان، برای من غریبه نیست و مستلزم تلاش در مسیح هست، به همین دلیل به آن می‌چسبم.»

«من بیشترین دردسر را زمانهایی داشتم، که خواستم تنها به پیش روم و برده جاه‌طلبی‌های خودم بودم. زمانیکه شما فقط در حال ساختن امپراتوری خود هستید این را بدانید واقعا چیزی در اوج وجود ندارد. من دیگر متعلق به آن اردوگاه نیستم، من متعلق به اردوگاه خدا هستم.»

در فیلم «فرشتگان عادی» نانسی تراویس، تامالا جونز، ایمی آکر، درو پاول، اسکای واکر هیوز و امیلی میچل نیز به ایفای نقش پرداخته‌اند. این فیلم اکنون در سینماها در حال اکران است.



موفقیت خود را مدیون چه کسی هستی؟

مارک والبرگ می‌گوید: «مردم همیشه می‌خواهند بدانند، من موفقیت خود را مدیون چه چیزی می‌دانم؟»

او اعلام می‌کند که تمام موفقیت او در زندگی، چه در حرفه بازیگری و چه در زندگی شخصی، به ایمان او در مسیح بستگی دارد.

او می‌گوید: «با ایمانم قدرت روبرو شدن با تمام مشکلات زندگی، همه چیزهای غیرمنتظره‌ای که دائماً سر راه ما قرار می‌گیرند، را دارم، به خصوص اگر به اندازه کافی فرصت داشته باشید که بزرگتر شوید بسیاری از مشکلات را تجربه می‌کنید. مرگ، رنج بسیار، از دست دادن بسیار؛ در همه این‌ها، می‌توانم با آنها کنار بیایم، زیرا از طریق ایمانم به مسیح آرامش زیادی دریافت می‌کنم.

بنابراین پاسخ من به پرسش مردم به اشتراک گذاشتن ایمانم هست. والبرگ یک مسیحی متعهد است و همچنین نقش یک کشیش را در فیلم «پدر استو» در سال ۲۰۲۲ نیز بازی کرد که «مل گیسون» نیز در آن نقش آفرینی کرد. مارک والبرگ پس از چندین دهه کار در صنعت سرگرمی و بازی در فیلم‌های بی‌شمار به یک چیز اطمینان دارد، او برای هر پروژه‌ای که به آن رسیدگی می‌کند به راهنمایی خداوند نیاز دارد.

این بازیگر ۵۲ ساله و نامزد جایزه اسکار و پدر چهار فرزند به کریستین پست گفت: «دعا بخش بزرگی از شروع روز من برای دهه‌ها بوده است. این به من کمک می‌کند تا از همه چیز، دوری از خانواده و مشکلات عبور کنم، با شکرگزاری روزه را شروع می‌کنم و سپس به یاد می‌آورم چه کارهایی را باید از چه راه‌هایی ادامه دهم و او مرا راهنمایی می‌کند، زیرا من همیشه برنامه‌ای خواهم داشت و خدا اغلب آن‌ها را تغییر می‌دهد.»



از گوشه و کنار جهان

گردآورنده: تیم خبری اسمیرنا



رسم شاگردی



کلیدهای سلطنت



کلید دوم: دعوت پادشاه



در شماره پیشین در مورد کلیدهای ملکوت که در انجیل متی باب ۱۶ آیه ۱۹ عیسی به ما می‌سپارد صحبت کردیم و دیدیم که مسئولیت ماست تا آن‌ها را شناخته و در زندگی خود و دیگران به کار ببریم. همچنین در انجیل لوقا باب ۱۱ آیه ۵۲ به اهمیت کلید شناخت اشاره می‌شود.

کلید دوم، کلید دعوت پادشاه یا کلید دعوت است. در انجیل یوحنا باب ۲۰ آیه ۲۱ عیسی عنوان می‌کند: همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم. **این کلید دعوت و مأموریت ماست که بر اساس و بنیاد دعوت و مأموریت عیسی بنا نهاده شده است.** پس من به عنوان یک انسان بی‌هدف نیستم و خدا برای من برنامه‌های سعادت‌مندی و عالی دارد و شناخت این موضوع همچون کلیدی در زندگی ماست. اما دعوت و مأموریت عیسی، اساس و بنیاد این دعوت و مأموریت و شناخت آن است.

«مأموریت و دعوت عیسی چه بود؟»

آیا معجزات و شفاهای او؟ گاهی بنیاد دعوت و زندگی من بر اساس معجزات عیسی است و مدام می‌گویم اگر عیسی این بیماری را شفا بدهد یا این مشکل را حل کند، من ایمان می‌آورم؛ اما این چنین ایمانی اعتمادپذیر نخواهد بود. در انجیل یوحنا باب ۲ آیه ۲۳ می‌بینیم که بسیاری به سبب دیدن آیات و معجزات ایمان آوردند، اما این ایمان همیشه ریشه‌دار نبود.

معجزات به‌وسیله پیامبران و دیگران هم انجام می‌شد؛ پس چه چیز دعوت و مأموریت عیسی را متمایز می‌کند؟ معجزات همچون خامه روی کیک هستند و همه ما همچون کودکی دوست داریم که انگشت بزنیم و بجشیم و لذت ببریم، اما بنیاد این دعوت همچون خود کیک است و عمق شناخت را در خود دارد. مأموریت و دعوت عیسی بر پنج اساس استوار است که هیچ پیامبر و شخصی حتی ادعای نزدیکی به آن‌ها را هم نمی‌توانست داشته باشد.

● من آمده‌ام تا اعمال ابلیس را باطل سازم.

در کتاب پیدایش باب ۳ آیه ۱۵ اولین نبوت در کلام این است: از ذریت زن، سر مار (شیطان) له خواهد شد. همین‌طور در رساله اول یوحنا باب ۳ آیه ۸ عنوان می‌کند که مأموریت و دعوت او باطل ساختن اعمال شریر بود. **پس او آمد تا اعمال تاریکی را در هم بشکند** و این مأموریتی است که به عنوان شاگرد به من سپرده شده است. هر جا فکر و اعمال و دسیسه، بند و ترس و دروغ، اعتیاد و ظلمت است باید به یاد داشته باشم حوزه مأموریت عیسی همانجاست.

من حامل اقتدار او هستم تا امید زنده او را بکارم و اعلام کنم و افسردگی و هر بندی را به امید و انگیزه در عیسی مسیح مبدل سازم.

● آمده‌ام تا دیوار جدایی را بردارم و شما را به خانه پدر برگردانم.

در رساله افسسیان باب ۲ آیه ۱۳ می‌بینیم که گناه دیواری بین انسان و خداوند قدوس ساخت و ما در بیرون خانه پدر به‌وسیله دنیا شکل گرفتیم. تکیه بر دروغ و عادت‌های این دنیا ما را شکل داد. حال مأموریت عیسی آن بود تا دیوار جدایی را بر صلیب و قیام خود برداشت تا امروز در خانه پدر شکل بگیریم و در امنیت او زیست کنیم. هر تعلیم و حتی تنبیه او پدران و در اوج محبت برای شکل دادن ما در برنامه‌های عالی و سعادت‌مندی او خواهد بود.

«**این نیز دعوت ماست:** تا خود و دیگران را در مسیح عیسی بپذیریم و در کلام او و محبت او اجازه دهیم شکل بگیریم و در دستان او ساخته شویم.»

● آمده‌ام تا راه و راستی و حیات شما باشم.

در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۵ و همین‌طور باب ۱۴ آیه ۶ می‌خوانیم که او راه و راستی و حیات است. راه و مسیری در راستی و نیکویی و حقیقت به مقصد آغوش پدر و رابطه و امنیت. **او فقط راهنمای زندگی نیست بلکه خود راه و مسیر است و به سوی مقصد تو را می‌خواند.** او مردم را به مسیر دعوت می‌کند و می‌پذیرد تا به سمت مقصد نیکو حرکت کنند. او زن زناکار را پذیرفت و به مسیر برگرداند و گفت: برو و دیگر گناه نکن. او مریم مجدلیه را به مسیر برگرداند. او باجگیرها و گناهکاران را به مسیر برگرداند.

«**ما نیز کلید دعوتمان این‌گونه است:** مردم را بپذیریم و به مسیر دعوت کنیم، ببخشیم و گذشت کنیم و کلید دعوت را به کار ببریم.»

● آمده‌ام تا سند بدهی و نامه اعمال را محو سازم.

در رساله کولسیان باب ۲ آیه ۱۴ و باب ۲ آیه ۱۵ می‌خوانیم که او سند بدهی را محو ساخت. در مذهب مدام مردم را به ندیده گرفتن گناه با پرداخت پول و وجه دعوت می‌کنند، اما مسیح سند بدهی را محو می‌سازد و **اشتباهات تو را بخشیده و جریمه گناهان را با خون پریهای خود پرداخت کرد تا امروز در زیر بار آن آزاد شویم و از قفس اسارت‌ها بیرون بیاییم.**

«**دعوت امروز ما نیز چنین است:** دیگر نه با قضاوت‌ها و جدایی‌ها بلکه با محبت او اعلام می‌کنیم که زیر بار محکومیت‌ها نخواهیم بود و پیام آزادی را حمل می‌کنیم. در مسیح گذشته‌ات تمام شد و محو شد و فرصتی دوباره برای احیای زندگی به تو داده شده است.»

● آمده‌ام تا فیض را بیاورم.

گناه، ناتوانی در انجام شریعت را به بار آورد و در زیر انجام شریعت محکوم بوده‌ایم. اما عیسی فیضی را هدیه داد تا نه بر اعمال شریعت بلکه به خون پریهای او آزاد شویم و نه بر اساس عملکردهایمان. فیض همچون هواس است برای زندگی دوباره و تولد تازه در مسیح.

«**این دعوت در ما نیز باعث می‌شود:** یکدیگر را نه بر اساس عملکردها بلکه با چشم فیض بنگریم و با محبت برادرانه و خواهرانه یکدیگر را با حقیقت و نظم آشنا کنیم. حال چون کلید دعوت را درک کرده‌ام شریعت را با عشق انجام می‌دهم و نه بر اساس ترس.»

به یاد داشته باشیم: دعوت بدون کلام پادشاه بی‌ریشه است. کلید اول یعنی کلام پادشاه در قلب و درون و زندگی من است. پس مأموریت و دعوت من بر احساسات جلو نمی‌رود بلکه با کلام خدا و منطبق بر اصول آن است.

دختر کوچکی که در کتاب دوم پادشاهان باب ۵ آیه ۲ دیده می‌شود، کلید بزرگ دعوتش را به کار می‌برد. او آقا و استاد خود را که در بیماری رنج می‌برد به سمت مرد خدا هدایت می‌کند. همچنین در کتاب دوم پادشاهان باب ۵ آیه ۳ او با ایمان و بینش، راه شفا را نشان می‌دهد. او شفا نمی‌دهد و کار معجزه‌آسایی نمی‌کند، اما به سمت شفا و معجزه و اراده خدا هدایت می‌کند. **آمین کلید دعوت را همچون این دختر کوچک درک کنیم و به کار بگیریم تا آزادی‌ها و شفاهای جاری شود.**



امیر سورش



به مادر خود گفت: «بانو، دینک پسر است». سپهر به آن شاگرد گفت: «دینک مادرت».
 لوز آن ساعت، آن شاگرد،
 لوز را به خانه خود برد.
 یونس ۱۹: ۲۶ - ۲۷

خانواده زیر صلیب

سلام به همه مشتاقان شنیدن کارهای خداوند. امروز با خواهر عزیزمان سمیه به گفتگو نشستیم تا کار خداوند را در زندگی این عزیز بشنویم با ما همراه باشید.
 سلام خواهر سمیه عزیز لطفا خودتون رو برای خوانندگان مجله معرفی کنید.

درود بر شما من سمیه هستم. متولد سال ۱۳۶۰ از شهر شیراز و دارای دو فرزند پسر به نام‌های محمدحسین و محمدرضا که در حال حاضر ترکیه زندگی می‌کنیم و به فیض خداوند خودم و پسرم خادم کلیسا اسمیرنا هستیم.

خدا رو شکر برای خودتون و فرزندانتون. چرا فکر کردید که باید به عیسی مسیح ایمان بیارید؟

قبل از ایمانم عیسی رو به عنوان پیامبری که مرده زنده می‌کرد و شفا می‌داد می‌شناختم به یاد دارم یک شب خسته از کار اوادم دوستم خونه ما بود که حالش بد شد و در آخر سنکوپ کرد و مرد و بعد از چهار ساعت دو مرد از اورژانس اومدن که میخواستن جنازه رو کاور کنند و ببرند. بیاد میارم که همون لحظه با تمام ترسم گفتم بذارید باهاش صحبت کنم و با تمام وجودم اعلام کردم خدایا همانطور که قدرت دادی عیسی مرده زنده کنه این مرده رو هم زنده کن و همون لحظه دوستم بلند شد و نشست و همه ما شوکه شدیم و آن شب خیلی وحشتناک اما در معجزه گذشت. تا اینکه اولین بار در ترکیه وارد کلیسا شدم. وقتی سرود پرستشی «خدا شادی رو دوست داره، خدا آزادی رو دوست داره و خدا با قلب من و تو کار داره» رو شنیدم احساس کردم این همان جایی بود که همیشه به دنبالش بودم آزادی و شادی و قلب خدا برام برجسته شد. یادم میاد دوست مسلمان دیگه‌ای که با من وارد کلیسا شده بود اشاره کرد و گفت: مراقب باش که به زبان اعلام نکنی عیسی خداونده و همون لحظه گفتم خدا قادر مطلقه وقتی میتونه همه جا حضور داشته باشه پس میتونه وارد جسم عیسی هم بشه و اعلام کردم «عیسی خداونده» و وقتی پیام کلیسا رو شنیدم که با خدای محبت و بخشش و شفا روبرو هستم و همینطور روح خدایی که در کلیسا می‌شد به راحتی لمس کرد، من رو به ایمان واداشت و ایمان آوردم که عیسی خداونده.

چقدر عالی خدارو شکر برای این تجربه عالی. همونطور که اشاره کردید مسلمان زاده بودید لطفا تجربه خودتون رو که چه فرقی هست بین زندگی گذشته و بعد از ایمان مسیح با ما هم در میان بگذارید.

من تو یک خانواده مذهبی به دنیا آمدم. و فرزند اول خانواده بودم، یادم میاد هفت ساله بودم که نماز خوندن را یاد گرفتم اما هیچ وقت هیچ رابطه‌ای تو نماز برای من ایجاد نمیشد ولی اون سجاده و چادری که مرا مثل مادر بزرگم، بزرگ نشون می‌داد توجه مرا به خودش جلب می‌کرد تا نماز بخونم اما نمیتونستم درکی از نماز داشته باشم و علاقه‌ای هم نداشتم و همچنین چادر و حجابی که خودم را زیر یک خیمه میدیدم که در اون احساس اسیری می‌کردم. وقتی بزرگتر شدم تونستم این‌ها را رد کنم و برای آزادی انتخابم جنگم.

تا زمانیکه مشکلاتم بیشتر شد. در آن زمان حس تنهایی عمیقتری پیدا کردم و به دنبال پناهگاه‌های متفاوتی می‌رفتم که درون آن پر از تاریکی بود و باعث می‌شد ترس‌های من بیشتر شود تا اینکه برای فرار از درد و مشکلات و ترس از تنهایی تصمیم به ازدواج گرفتم اما مشکلاتم باز هم بیشتر شد و خودم رو

تنهاتر از قبل دیدم و بعد هم برای فرار از مشکلات و دلشکستگی‌ها و ترس‌ها در ازدواجم، طلاق را انتخاب کردم و بعد از طلاقم این حس تنهایی و مشکلاتم وسعت بیشتری گرفت و برای رهایی از این همه بار پناه به آدم‌ها بردم و هر بار بیشتر و بیشتر ناامید می‌شدم. تا به جایی رسیدم که هرروز با یک استرس، بیهوش می‌شدم و قرص اعصاب می‌خوردم اما این استرس‌ها با هیچی آرام نمی‌شد... و اما امروز که در ایمان به عیسی مسیح زندگی می‌کنم او خودش را بر من آشکار کرد و به من نشان داد که من تنها نیستم حتی اگر پدر و مادرم مرا ترک کنند او هرگز مرا رها نمی‌کند اون خدایی هست که وقتی مشکلاتت را به حضورش میبری بارها تو بر میداره و آرامی میبخشه. او شفا دهنده است و وقتی شفای حقیقی را چشیدم تمامی اون قرصهایی که واقعا برای من شفا نبود را بیرون ریختم.

هللویاه شکر برای این آزادی. میدونم این آسیب‌ها میتونه روی رابطه‌های ما تاثیر منفی بذاره امروز وضعیت رابطه‌هاتون با فرزندان و همینطور با خانواده‌تون چطور هست؟

الان به فیض خدا خیلی عالی هست و در نام عیسی عالیت‌تر هم میشه اصلا باور کردنی نیست، میدونید من خانواده و فرزندانم را خیلی دوست داشتم و دارم اما از سر ترس‌ها و بی‌حکمتی که داشتم رابطه درست برقرار کردن برای من خیلی سخت بود و همیشه به قهر و خشم و سرزنش و کنترل کردن و عصبی شدن تمام می‌شد اما الان از رابطه با خانواده و فرزندانم برکت می‌گیرم و از داشتشون و مشارکت با اونها لذت می‌برم و شکر گزارم چون دیگه با ترس در رابطه روبرو نیستم بلکه خودم را با عیسی روبرو میکنم که از تمام این عزیزان که کنارم هستند عیسی برای من درسی دارد.

آیا خوشحالی که فرزندان هم در سن کم به مسیح ایمان آوردن؟

واقعیتش خیلی سن و سال تو ایمان داشتن به عیسی از نظر من مهم نیست. مثالی بود که هر وقت ماهی رو از آب بگیری تازه هست و حقیقتا وقتی از آب و روح متولد میشی تو تازه هستی اما من همیشه از بچگی که مسلمان بودم دوست داشتم فرزندانم به بهشت بروند و تمام تلاش خودم را می‌کردم که در مذهب با روش انسانی فرزندانم رشد کنند و بهشت نصیبشون شود اما وقتی با عیسی آشنا شدم فهمیدم اون بهشت، اون قیامت و حیات، خود عیسی مسیح است و فرزندانم نیز در این مسیر با عیسی آشنا کردم آنها هم با عیسی آشنا شدن و خوشحالم که امروز عیسی رو دارند چون او کافیه.

تاثیر کلیسا و بین ایمانداران بودن تو ایمان خودتون و فرزندانتون چی بود؟

میدونید خیلی سخته توصیف یک چیزی که فقط چشیدنیه. آیا طرف مقابل میتونه درک کنه چیزی رو که میخوای تعریفش کنی. کلیسا وقتی برای من تعریف شد که رابطه هام رو میبردم پیش عیسی. خیلی جاها ناراحت می‌شدم وقتی با عیسی در میون می‌ذاشتم به من نشون می‌داد که با او روبرو هستم و توبه می‌کردم و خیلی وقت‌ها بهم نشون میداد که زخم‌های گذاشته مانع رابطه‌هام داره میشه و از خودم در نام عیسی آنها را دور می‌کردم و شفا می‌خواستم.

و به جاهایی هم می‌خواست به دیگران خصوصا کسی که رفتار خوبی باهام نداشت، محبت کنم تا در او ریشه بگیرم و واقعا تو





کلیسا درمان شدم و خدا و محبتش را شناختم و فرزندانم هم همینطور در یک خانواده الهی دارند رشد می‌کنند و این یک نعمت و برکت هست.

میدونم خیلی به اینکه مژده مسیح رو به دیگران برسونید علاقه دارید چرا؟

چون عیسی ارزش این رو داره بشناسیش چون او عاشق تک تک ماست و خدای حقیقی و زنده هست و اینکه از بچگی یکی از داستان های دین اسلام این بود که تو وقتی میمیری نکیر و منکر با گرز آهنی میان بالای سرت میگن امام اولت کی بود؟ امام دومت؟ ووو تا به آخر اگه نتونستی جواب بدی با اون گرز آهنی تو سرت میزنن و واقعیتش من میتونم زندگی گذشتم رو به همین شکل به تصویر بکشم که دقیقا انگار در یک قبر تاریکی بودم که کسی صدای کمک خواستن درون مرا نمی‌شنید و ترس‌ها، درد و زخم و گناهای بودن که هر بار با نگاه کردن به آنها مثل گریزی روی سرم بودن تا از سر ترس‌ها دهان به توکل به انسان‌ها باز کنم و نام انسان‌ها را در اولویت اعلام کنم و امروز می‌دانم چه جهنم وحشتناک و ترسناکی در آن نبخشیدن‌ها و نفرت‌ها بود. به همین خاطر دوست دارم همانطور که خدا صدای فریادم را شنید و مرا از مردگی‌ها بیرون کشید و حیات بخشید بقیه هم این را بچشند که خدا قدرت داره مرده‌ها را زنده کنه و با این ایمان به او پناه ببرند و این نجات را دریافت کنند. باشه که بفهمند، ببینند و بشنوند که خدا آنها را می‌بینه و می‌شنوه و درک می‌کنه و از تاریکترین وادی نیز عبور می‌ده.

چقدر عالی شکر برای خدا و نجات او. پس این گوی و این میدان به قولی گفتنی. اگر صحبتی با خوانندگان این شماره مجله دارید شاید مشتاقانی که امروز تشنه این نهری هستند

“

هان بر در ایستاده می‌گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهیم آمد و با او همسفره خواهیم شد و او با من. هر که غالب آید، او را حق نشستن با من بر تخت خودم خواهیم بخشید، همان‌گونه که من غالب آمدم و با پدرم بر تخت او نشستیم. (مکاشفه ۳: ۲۰ - ۲۱)

”

که من و شما رو سیراب کرده بفرمایید ما هم مشتاقانه می‌شنویم.

عیسی عاشق من و تو هست، ترس به خدا اعتماد کن و به او بسپار. او برای تو می‌جنگه و میگه: من پادشاه قلب تو می‌خوام باشم نه ترس‌های تو. او محبتش کافیه نیاز نیست یک انسان بیاد محبت او را کامل کنه او خاطرخواه من و تو هست و نیاز نیست دنبال خاطرخواه زمینی باشی او تو را صدا می‌کنه و میگه «فرزندم بیا»

چند جمله در رابطه با مجله؟

هر وقت خادمین عزیز کلیسا تشویقم می‌کردن به خواندن مجله واقعیتش خیلی مشتاق نبودم چون فکر می‌کردم اینم مثل مجله‌هایی هست که تو گذشته می‌خوندم، اما وقتی وارد قسمت چکاپ مجله شدم برای ویراستاری کلی به وجد اومدم و دیدم که چطور در گذشته درد و جفا باعث حقارت بود اما درد و جفا در ایمان باعث رشد هست و مثلا صفحه فیلمی که اصلا حاضر نبودم نگاهش کنم و با گفتن: خب که چی؟ لذت فیلم دیدن رو روی خودم می‌بستم. در مجله دیدم چقدر در اون درس روحانی و برکت هست اگر از زاویه دید مسیح ببینیم و یا صفحه روز صفحه ای که در اون مسیری از شناخت خدا هست و صفحه ارتش دعا و غیره همه و همه به ما یاد می‌ده که در هر چیزی به یاد بیاریم عیسی چطور فکر می‌کنه و میشه از زاویه دید عیسی برکت گرفت و به قامت مسیح رشد کرد و در این دنیای تاریکی نور و نمک بود.

و دعای شما؟

خداوندا در نام عیسی مسیح ما را از قبرهایی که خالی و تاریک هستند فرمان بده و بیرون بیار و هر اسارتی که همچون کفنی به دور دست و پای ما بسته شده و اجازه نمی‌ده که قدم ایمان، امید و محبت برداریم از ما باز کن و عریانی‌های ما را با حضور و جلالیت بیوشان.

خداوندا روش رابطه با خودت را به ما بیاموز تا با روش تو بتونیم با تو رابطه برقرار کنیم و هر مانعی که می‌خواد بین رابطه ما با تو ای خداوند قد علم کنه به نام عیسی مسیح همین لحظه فرو ریخته اعلامش می‌کنیم و اراده تو را می‌جویم در نام عیسی طلبیدیم با شکرگزاری و سپاس آمین.



ما هم آمین می‌گیم به دعای شما ممنونیم که این وقت با ارزش رو گذاشتید. آمین خودتون و فرزندانتون همواره در برکت و زیر بال‌های قادر مطلق باشید. عزیزان کارهای خدا بی نظیر و قابل ستایش هست در این صفحه همیشه بر این بودیم تا با نشان دادن کارهای خدا در زندگی همه انسانها یادآور باشیم خدا برای افراد و اقشار خاص و پیامبران نه بلکه عاشق و منتظر تک به تک انسانهاست و آغوشش باز تا با اجازه شما ورود و در قلبتان ساکن و با شما همسفره شود و شما با او. این وعده خداست در کلام و کتاب مقدس که اگر همه دنیا هم زایل شود نقطه ای از آن زایل نخواهد شد. پس امروز قلبتان را برای عیسی مسیح باز کنید و او را به درون دعوت.

تا مصاحبه‌ای دیگر شما خواننده عزیز را در دستان خدا و محافظت او می‌سپاریم.





فرا رسیدن نوروز باستان و فصلی تازه بر شما مبارک در صفحه نقش و نگار باز هم در کنار هم هستیم تا به بهانه این فصل که یادآور شکوفا شدن گلهای و درختان است نگاهی به سه تابلو از نقاشان متعدد بیندازیم و با تامل بر این آثار ما هم طراوت و تازگی

شفای نابینا



این تابلو اثر نیکولاس پوسن نقاش بزرگ فرانسوی است که در نقاشی‌هایش از سبک کلاسیک استفاده می‌کرد. او این تابلو را در ابعاد ۱۷۶×۱۱۹ سانتیمتر در سال ۱۶۵۰ با رنگ روغن بر اساس انجیل مرقس باب ۱۰ به تصویر درآورده است.

در منطقه اریحا کوری به نام بارتیمانوس بود که وقتی شنید عیسی آنجاست فریاد برآورد: «ای عیسی بر من رحم کن». عیسی گفت: «چه می‌خواهی برایت انجام دهم؟» و او جواب داد: «می‌خواهم بینا شوم».

عیسی گفت: «برو که ایمانت تو را شفا داد»، و همان دم بینایش را بدست آورد و از پی عیسی روانه شد.

در این تصویر درختان سرسبز نشانه حیاتی است که در عیسی داریم. امروز او قادر است تا به ما حیاتی تازه ببخشد و ما را از مشکلات و بیماری‌هایمان رهایی دهد. عیسی کنار من در زندگی‌ام می‌باشد و می‌خواهد معجزه کند اما رمز پنهان‌اش این جمله می‌باشد، «عیسی بر من رحم کن»؛ بارتیمانوس می‌داند که گناهکار است و به عیسی ایمان دارد، عده‌ای مانع نزدیک شدن آن مرد به عیسی می‌شوند اما خواست خدا این می‌باشد که همه نزد او بیایند و کسی را باز نمی‌دارد. صخره بلند و استواری که در تصویر می‌بینیم نشانی از

بیرون آوردن یونس از دهان نهنگ

روی بوم شکل گرفت. جان این تابلو را براساس کتاب یونس باب ۲ به تصویر درآورده است؛ زمانی که خدا ماموریتی به یونس می‌دهد تا برود و به مردم نینوا نجات هشدار دهد، یونس با قضاوت خودش از ماموریت خدا دور شد و ناطاعتی کرد و خدا اجازه داد تا ۳ روز و ۳ شب در دهان ماهی بزرگی بیفتد. یونس

این تابلو اثر «جان بروئل» نقاش هلندی است که در کشیدن نقاشی‌های تاریخی و طبیعت زنده و همینطور مناظر دریا مبتکر و معروف است، همچنین بیشتر تابلوهای او طبیعت (گیاهان و حیوانات) را در برمی‌گیرد. تابلو فوق در سال ۱۵۹۸ در ابعاد ۳۸ در ۵۶ سانتیمتر با رنگ روغن



آنجا اهمیت نجات را درک کرد برای همین است که او در این نقاشی به نشان درک اهمیت نجات بسیار سالم و تمیز کشیده شده است. ما مردم نینوا و دیگر مردمان را نمی‌توانیم قضاوت و رها کنیم، همه آنها به نجات نیاز دارند. در این تابلو طوفان، قایق شکسته و همینطور صخره نشانگر آن است که شناخت نجات با درد و رنج اجین است. سر نهنگ شبیه به سگی کشیده شده است؛ به منظور و نشان قوم غیر یهود (مردم نینوا). دو کبوتر در تصویر به سمت یونس می‌آیند که نشانه روح‌القدس می‌باشد.

آیا امروز ما هم از دستور خداوند

نااطاعتی می‌کنیم؟ خداوند به یونس نشان داد که از حضور او نمی‌تواند فرار کند؛ آمین که ما هم از افکار

خود دست بکشیم و قلب خداوند را بیشتر بشناسیم و از دستورات او پیروی کنیم.

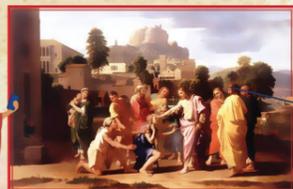
زندگی موسی

در گوشه سمت راست تصویر، زمانی را به تصویر کشیده که موسی یک مصری را می‌کشد و زمانی که فرعون این خیر را می‌شنود موسی پا به فرار می‌گذارد. گله‌ای را در مرکز تصویر می‌بینیم که در زمان فرارش به آنها کمک می‌کند و در گوشه سمت چپ ملاقات او با خدا را مشاهده می‌کنیم و این که سرانجام موسی برای خدمتش آماده می‌شود.



زندگی موسی برای ما نشانگر این است که مهم نیست چقدر در گذشته اشتباه کرده‌ایم یا چقدر استعداد داریم. امروز خداوند قادر است تا مانند موسی با ما نیز ملاقات کند و زندگی جدیدی به ما ببخشد.

این تابلو اثری از «ساندرو بوتیچلی» نقاش و دیوارنگار اهل ایتالیا است. او این نقاشی دیواری را بین سال‌های ۱۴۸۱-۱۴۸۲ و در ابعاد ۳۴۸ × ۵۵۸ سانتیمتر بر اساس کتاب خروج به تصویر کشیده است. این نقاشی بخشی از زندگی موسی در دوره‌های مختلف را روایت می‌کند.





نگاه ما به

سینمای جهان



شناسنامه فیلم



خلاصه فیلم

داستان فیلم درباره کویین، راننده یک اتوبوس سرویس مدرسه است که در شرایط دشوار از نظر روحی و اقتصادی به سر می‌برد. او با مشکلات زندگی، فشارهای کاری و حتی خطر از دست دادن شغلش روبه‌روست. در روزی که قرار است برای رسیدگی به امور فنی اتوبوس و مسائل شخصی‌اش مسیر معمول خود را تغییر دهد، ناگهان شهر و جنگل اطراف در آتش فرو می‌رود. در حالی که عقل حسابگر به او می‌گوید مسیر نجات خود را انتخاب کند، کویین تصمیم می‌گیرد باز گردد و کودکی را که در دل آتش و دود گرفتار شده‌اند نجات دهد؛ تصمیمی که نه تنها جان او، بلکه آینده شغلی‌اش را نیز در معرض خطر قرار می‌دهد.

اتوبوس گمشده (The Lost Bus) فیلمی درام و واقع‌گرا به کارگردانی پل گرینگر است؛ فیلم‌سازی که در کارنامه هنری خود همواره به روایت بحران‌های انسانی بر پایه واقعیت‌های تاریخی پرداخته است. آثاری چون «پرواز ۹۳»، «کاپیتان فیلیس» و «یونایتد ۹۳» نشان می‌دهند که گرینگر علاقه‌مند به روایت لحظه‌هایی است که انسان، در اوج فشار و ترس، ناچار به انتخاب می‌شود. او قهرمانان اغراق‌شده نمی‌سازد، بلکه انسان‌های عادی را در موقعیت‌های غیرعادی قرار می‌دهد و دوربینش را به دل تصمیم‌های اخلاقی می‌برد. این فیلم بر اساس داستانی حقیقی از آتش‌سوزی مهیب Camp Fire در کالیفرنیا ساخته شده است؛ فاجعه‌ای که جان بسیاری را گرفت، اما در دل آن، فداکاری انسان‌های گمنام نیز درخشید.



بررسی فیلم

«اتوبوس گمشده» پیش از آن‌که فیلمی درباره آتش‌سوزی باشد، روایتی درباره اعتماد و اندیشیدن به دیگران است. قهرمان داستان، کویین، انسانی افسرده، خسته و زیر فشار زندگی است؛ کسی که نه در نقطه‌ی قدرت، بلکه در نقطه‌ی فرسودگی تصمیم می‌گیرد. انتخاب او از سر منفعت نیست؛ نه جایزه‌ای در انتظارش است، نه تضمینی برای حفظ شغل، و نه حتی اطمینانی برای زنده ماندن.

او راه را بر اساس بنیادی درست انتخاب می‌کند و مقصد نهایی برای او، نجات جان انسان‌هاست؛ نجات کودکانی که در آتش اسیر شده‌اند و ترس، نفس زندگی را در آن‌ها به خفگی کشانده است. کویین به رنگ پوست، جایگاه اجتماعی یا قدرت والدین آن‌ها توجهی ندارد؛ نجات انسان‌ها برای او اهمیتی پررنگ‌تر از منفعت شخصی و حتی مشکلات زندگی‌اش دارد.

در جهانی که اغلب انتخاب‌ها بر اساس «نجات خود» و «محاسبه سود و زیان» شکل می‌گیرد و منفعت شخصی حرف اول را می‌زند، کویین مسیری را برمی‌گزیند که در ظاهر هیچ سودی برایش ندارد. او می‌داند ممکن است صدمه ببیند، متهم شود و حتی همه چیز را از دست بدهد؛ با این حال، به جای اندیشیدن به خویش، به جان دیگران و نجات آن‌ها می‌اندیشد.

فیلم به خوبی نشان می‌دهد که اعتماد، همیشه حاصل شرایط ایده‌آل نیست. گاهی اعتماد، تصمیمی است که درست در دل بی‌اعتمادی، ناامیدی و ترس شکل می‌گیرد؛ اعتماد به راه و روش مسیح و کلام او: «یکدیگر را محبت کنید، همان‌گونه که من شما را محبت کردم». مسیر، دستور حرکت و مقصد، بر اساس آنچه او انجام داد شکل می‌گیرد و به نجات جان‌ها می‌انجامد.

راننده اتوبوس نه به سیستم این دنیا اعتماد دارد، نه به آینده شغلی‌اش و نه حتی به سلامت خود؛ اما به ارزش جان انسان‌ها اعتماد می‌کند و همین اعتماد، او را به کنشی نجات‌بخش هدایت می‌کند.

«اتوبوس گمشده» یادآور این حقیقت است که قهرمانی الزاماً از قدرت، ایمان ظاهری یا آرامش درونی زاده نمی‌شود. گاهی قهرمانی از دل شکست‌ها، افسردگی‌ها و فشارهای زندگی برمی‌خیزد؛ آن‌گاه که انسان، برخلاف جریان ترس، تصمیم می‌گیرد به دیگران بیاندیشد، حتی اگر خود هیچ منفعتی نداشته باشد.

در یکی از صحنه‌ها، معلم مدرسه در اتوبوس از کویین می‌پرسد: «چیزی برای مقابله با آتش دارید؟»

و کویین به یک کپسول آتش‌نشانی کوچک اشاره می‌کند. اما نجات نسل آینده، در برابر گستردگی آتش این دنیا، به چیزی بزرگ‌تر از یک کپسول نیاز دارد؛ به قلبی که

برای نجات دیگران می‌تپد. کویین نگران پسرش است و مسئولیت خود را به‌عنوان پدری دغدغه‌مند بر دوش دارد، اما در همان حال، قدم به نجات

۲۲ دانش‌آموز برمی‌دارد. او بر شک‌ها، ترس‌ها و نگرانی‌هایش غلبه می‌کند و در اوج طوفان زندگی‌اش، آرام و مصمم به نجات دیگران می‌اندیشد؛ آن‌جا که می‌گوید: «باید آن‌ها را به پدر و خانواده‌هایشان برسانم.»

در هنگام تماشای فیلم، به ریشه و بنیاد این ازخودگذشتگی در برابر شرایط و وضعیت بیندیشید و درباره آن، گفت‌وگویی سازنده و بناکننده با یکدیگر داشته باشید.



نگاهی به سینمای ایران



شناسنامه فیلم

قهرمان؛ یکی دیگر از ساخته‌های **اصغر فرهادی**، کارگردان و نویسنده نام‌آشنای ایرانی است. او که در کارنامه هنری خود آثار ماندگاری همچون «**جدایی نادر از سیمین**»، «**چهارشنبه‌سوری**»، «**فروشنده**» و بسیاری دیگر را دارد، این‌بار با سفر به شیراز و بهره‌گیری از بازیگرانی مانند امیرجدیدی و محسن تنابنده، و همچنین استفاده‌ی هوشمندانه از لهجه شیرازی، به شخصیت‌پردازی و فضاسازی اثرگذار دست یافته است.



خلاصه فیلم

رحیم (با بازی امیرجدیدی) به دلیل بدهی در زندان است. او برای دو روز به مرخصی می‌آید، به این امید که با سکه‌هایی که نامزد پنهانی‌اش پیدا کرده است، بتواند بخشی از بدهی خود را تسویه کند و رضایت شاکی را جلب نماید. اما رحیم در نهایت تصمیم می‌گیرد کیف حاوی سکه‌ها را به صاحب اصلی آن بازگرداند؛ تصمیمی که آغازگر ماجراهایی نه‌چندان نیکو برای او و اطرافیانش می‌شود.

بررسی فیلم

«**قهرمان**» در نگاه نخست، درباره‌ی انسانی سخن می‌گوید که با انتخاب راهی نیکو و مثبت به نتیجه نمی‌رسد، بلکه گرفتار بحران‌های بزرگ‌تری می‌شود. اما آیا واقعاً پیام فیلم همین است؟ بیایید کمی عمیق‌تر به مفهوم «نیکویی» و «راستی» و نیز انگیزه‌های پشت انتخاب‌ها نگاه کنیم. رحیم در جامعه‌ای زندگی می‌کند که پنهان‌کاری، بخشی از زیست روزمره‌اش شده است. او نامزد خود را پنهان کرده، قرض گرفتن با بهره را پنهان کرده، و حتی حقیقت فشارهایی را که بر ضامن چک‌هایش وارد شده پنهان می‌کند؛ ضامنی که ناچار شده تجهیزیه دختر

خود را برای

بدهی‌های رحیم بفروشد.

ترس از قضاوت شدن، او را به جهان

پنهان‌کاری کشانده و اکنون در همان جهان،

تصمیمی مهم می‌گیرد: بازگرداندن سکه‌ها به صاحب اصلی.

اما پرسش اصلی این است: **بنیاد و مقصد این تصمیم چیست؟**

رحیم می‌گوید این کار را می‌کند تا «بلایی چند برابر» بر سرش نیاید. یعنی انگیزه اصلی او نه حرکت به‌سوی نیکویی و راستی،

بلکه گریختن از ترسی درونی است. او حتی لحظه‌ای به این فکر

نمی‌کند که شاید صاحب سکه‌ها در بحران بزرگی گرفتار شده

باشد. نگاه او بیش از آنکه «دیگری‌محور» باشد، «خودمحور»

است؛ و در پس آن، **تصویری از خدا دیده می‌شود که**

نه خدای محبت، بلکه اربابی آماده‌ی مجازات است.

در نتیجه، مبدأ حرکت او نیکویی نیست؛ بلکه فرار از

توس است.

این الگو را در رفتارهای دیگر او نیز می‌بینیم. او از پسرش که از

لکنت زبان رنج می‌برد استفاده می‌کند، بی‌آنکه ببیند این کار

چه تخریب روانی و روحی‌ای بر فرزندش می‌گذارد و چه آینده

تحقیرآمیز و تاریکی می‌تواند برای او بسازد. همچنین، با تشویق

برخی اطرافیان، وارد مصاحبه‌ها و مسیره‌های تازه‌ای از دروغ و

پنهان‌کاری می‌شود؛ چون به بنیاد و مقصد نیکو نمی‌اندیشد و تنها

درگیر «اکنون» و «روش‌های مقطعی» است. او حتی نامزد خود

را نیز قربانی دروغ‌ها و پنهان‌کاری‌های تازه می‌کند، بدون آنکه

به آبروی او در خانواده و نسبت

به برادرش و دیگران توجه کند.

چون به «مبدأ» و «مقصد» دقت

ندارد، مسیرش نیز به‌ناچار لغزنده

و بی‌ثبات می‌شود.



در اینجا

می‌توان جمله

عیسی مسیح را به یاد

آورد: «من راه، راستی و حیات

هستم.» راه یعنی نقطه‌ی شروع و جهت حرکت؛

راستی یعنی درست طی کردن مسیر و وفادار ماندن به

حقیقت؛ و حیات یعنی مقصدی که زندگی را معنا می‌بخشد.

این سه، از هم جدا نیستند؛ راه و راستی، زمانی به حیات

می‌رسند که بر بنیاد حقیقت و مقصد نیکو بنا شوند.

رحیم به «راه» نیاندیشد؛ نگفت راه رسیدن به حیات و مقصد نیکو

این است که به دیگران ببیندیشم. او «راستی» را نیز نتوانست نگه

دارد، زیرا راهی که انتخاب کرده بود بر اساس حقیقت و روش

نیکوی خدا نبود. پس مسیرش به «حیات» ختم نمی‌شود.

امروز نیز خوب است به تصمیم‌ها و روش‌های خود

ببندیشیم: حرکت‌های ما بر چه اساس و بنیادی استوار

است و به چه مقصدی رهسپار است؟ آیا تصمیم‌های

ما بر پایه خبرها، شرایط، وضعیت موجود و طوفان‌ها

شکل می‌گیرد، یا بر اساس کلام حقیقتی که به آن

ایمان داریم و اعتماد داریم ما را حفظ خواهد کرد؟ آیا

مقصد ما حیاتی در خداوند است، یا نجاتی که خودمان

تعریف کرده‌ایم و برای رسیدن به آن، گاه بر نیکویی یا

می‌گذاریم و به دیگران نمی‌اندیشیم؟

باشد که در هر اندیشه و انتخاب، به آنچه والا و آسمانی

است ببندیشیم؛ زیرا راه درست، راستی مسیر و حیات

نیکو در خداوند، هم‌زمان با

هم کار می‌کنند و انسان

را به مقصدی روشن

می‌رسانند.



قبری خالی در یک صبح زود یکشنبه و صعود او به پایان می‌رسد و قیام و امید و وعده ابدی را فراهم می‌کند.



مسیحیت نه توسط یک پیامبر بلکه توسط عیسی ناصری بنیان‌گذاری شد، کسی که به شکلی منحصر به فرد ادعای اولوهیت کرد. هیچ شخص دیگری چنین تأثیر عظیمی بر تاریخ بشر نداشته است. همه این‌ها به ما نشان می‌دهد که یک چیز خاص درباره عیسی وجود دارد.



نویسنده با ذکر منبع شواهدی مبنی بر مرگ عیسی بر صلیب، در قبر گذاشته شدن او و رستاخیزش در فصل‌های بعدی ارائه می‌دهد که در این صفحه جا نخواهد گرفت. از شما خوانندگان عزیز که به دنبال شناخت عیسی و پذیرش او هستید دعوت می‌کنیم تا به طور کامل این کتاب را مطالعه کنید همچنین برای دسترسی راحت‌تر شما، تیم اسمیرنا به صورت کامل این کتاب را صوتی کرده است که در بخش پادکست‌های ما در کانال یوتیوب کلیسای اسمیرنا می‌توانید بشنوید.

اگر شما یک مسیحی هستید برای بشارت فرصت خوبی است تا از این کتاب استفاده کنید و اگر هنوز عیسی را نپذیرفته‌اید این یک دعوت است: **بیا و ببین...** شواهدی که در این کتاب درج شده است می‌تواند به شما اثبات کند که عیسی حقیقتاً خداوند و تنها راه نجات می‌باشد؛ این تصمیم با شماست آیا می‌خواهید او را وارد قلب و زندگی خود کنید؟

باشد در این فصل بهار که یادآور تازگی و شکوفایی است امروز زندگی شما در مسیح نو و تازه شود.

عیسی در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۶ گفت من راه و راستی و حیات هستم او نگفت راه و راستی را می‌شناسد بلکه گفت: **من هستم.** عیسی در حال ساخت یک سیستم مذهبی جدید نبود، بلکه خودش راه نجات بود. در عهد عتیق می‌بینیم که خدا داور تمامی خلقت است اما عهد جدید نیز نشان می‌دهد که عیسی هم دارای چنین اقتداری می‌باشد. یکی دیگر از راه‌هایی که عیسی به عنوان خدا بودن خود اشاره می‌کند از طریق القاب الهی است؛ نویسندگان عهد جدید القاب فراوانی را به عیسی نسبت می‌دهند که در عهد عتیق فقط برای خدا به کار می‌رفت و اینگونه نشان می‌دهند که باور داشته‌اند عیسی همان خدای عهد عتیق است. شما باید انتخاب کنید عیسی برای شما چه کسی است؟ نمی‌توان او را به عنوان یک معلم اخلاق کنار گذاشت؛ او یا یک دروغ‌گوست یا یک دیوانه و یا خداوند است. یوحنا رسول در باب بیستم از انجیلش می‌نویسد:



اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با ایمان در نام او حیات داشته باشید.



اما چه چیزی عیسی را از کسانی مثل محمد یا بودا متمایز می‌سازد؟

● **عیسی ورود منحصر به فردی به تاریخ بشر داشت.** اناجیل به ما می‌گویند: که او هیچ پدر زمینی نداشت، بلکه نطفه او توسط روح القدس بسته شد. هیچ شخصیت مذهبی دیگری وجود ندارد که ادعا کرده باشد از یک باکره متولد شده است.

● **مساله دیگری که او را متمایز می‌سازد قیام و رستاخیزش از مردگان می‌باشد.**

مرگ عیسی داستانی ساختگی نبود که توسط پیروانش گفته شده باشد تا یک جنبش مذهبی تازه را شروع کنند. مرگ او در تاریخ ریشه دارد و با شواهد تاریخی محکمی ارائه می‌شوند. اسناد تاریخی مربوط به عیسی به یک صلیب خون‌آلود یا یک مقبره خالی ختم نمی‌شود بلکه با



اما بیابید به سراغ نوشته‌های پولس رسول برویم: نوشته‌های او احتمالاً اولین اسناد مسیحی می‌باشند. حتی محققین منتقد نیز این موضوع را می‌پذیرند. پولس می‌دانت عیسی از نسل ابراهیم و داوود بود. مورد خیانت قرار گرفت؛ اول قرنیتان باب ۱۱ آیه ۲۳ بر صلیب کشته شد. اول قرنیتان باب ۱ آیات ۱۷-۱۸ دفن شد و سه روز بعد قیام کرد. رومیان باب ۱ آیات ۲۴-۲۹ علاوه بر اناجیل و نوشته‌های رسولان و اعتقادنامه مسیحیت، شواهدی غیر مسیحی نیز وجود دارد که نویسنده به طور خاص به دو منبع مهم باستانی غیر مسیحی به نام‌های: کورنلیوس تاسیتوس و فلاویوس یوسفوس اشاره می‌کند. تاسیتوس که بسیاری از محققین او را بزرگ‌ترین مورخ رومی می‌دانند در اثرش به نام سالنامه شواهدی را درباره عیسی به ما ارائه داده است.

یوسفوس نیز سیاستمدار، سرباز و مورخ یهودی که مهم‌ترین تاریخ‌نگار یهودی دوران باستان شناخته شده است کتاب روزگار باستانی یهودیان را نوشت تا قوم یهود و باورهایشان را برای رومی‌ها توضیح دهد تا تعصب ضد یهودی را کاهش دهند.

علاوه بر اینها نویسندگان در فصل‌های بعدی منابع معتبر مهم دیگری نیز به ما ارائه می‌دهند؛ جاش از تجربیات خودش هم می‌نویسد که چگونه زمانی که شکاک بود تحقیقاتی مبنی بر رد کردن عیسی را دنبال می‌کرد! اما بعد متوجه شد که عیسی حقیقتاً وجود دارد. او می‌گوید زمانی که به تحقیق درباره هویت عیسی پرداختم خیلی زود متوجه شدم که مسیحیت به شکل منحصر به فردی بر این ایده استوار است که عیسی خالق ابدی است که جسم انسانی گرفت؛ هیچ شخصیت مذهبی دیگری چنین ادعای جسورانه نداشته است. عیسی در انجیل یوحنا می‌گوید: **من و پدر یک هستیم.** در انجیل متی باب ۱۱ آیه ۲۷ نیز می‌خوانیم که عیسی می‌گوید: **پدرم همه چیز را به من سپرده است هیچکس پسر را نمی‌شناسد جز پدر؛ و هیچکس پدر را نمی‌شناسد جز پسر.** یکی از طریق‌های دیگری که عیسی ادعای خدایی کرد این بود که او پرستش را توسط انسان پذیرفت؛ ما به وضوح در کلام خدا می‌خوانیم که تنها باید خدای خود را پرستش کرد.



معرفی کتاب

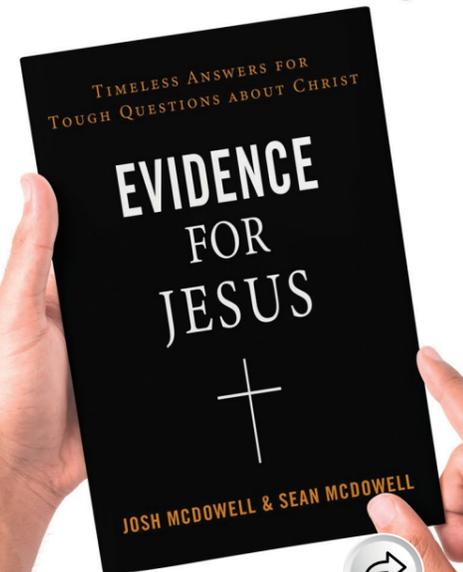
کتاب: شواهدی برای عیسی مسیح
نویسندگان: جاش مک‌داول و شان مک‌داول

کتاب شواهدی برای عیسی مسیح به قلم: جاش مک‌داول و شان مک‌داول که از طریق کلیسای اسمیرنا ترجمه، ویراستاری و به نشر رسیده است؛ به ما کمک می‌کند تا پاسخ دشوارترین سوالاتمان را درباره مسیح پیدا کنیم.

در این کتاب به پرسش‌های مهمی همچون:

- ← آیا عیسی ادعای خدایی کرد؟
- ← چه شواهدی مبنی بر اولوهیت او وجود دارد؟
- ← آیا او واقعا از باکره متولد شد؟
- ← چرا عیسی باید تنها راه نجات باشد؟
- ← آیا باستان‌شناسی وجود عیسی را تایید می‌کند؟
- ← واقعیت‌های مربوط به رستاخیز چیست؟
- ← آیا حقیقتاً عیسی از مردگان قیام کرد؟

پاسخ داده شده است. جاش به همراه پسرش ما را به یک سفر تاریخی در این کتاب دعوت می‌کند تا شواهدی درباره زندگی، مرگ و قیام عیسی به دست بیاوریم؛ در فصل اول این کتاب نوشته شده است که طیف وسیعی از منابعی که درباره عیسی وجود دارد اکثراً مسیحی هستند و برای همین بسیاری از افراد این شواهد را رد می‌کنند چرا که می‌گویند اسناد مسیحی جانبدارانه هستند. اما آیا این خود نشان دهنده یک جانبداری غیرمنصفانه علیه منابع مسیحی نیست؟ اسناد عهد جدید در اناجیل به ما نشان می‌دهد که نویسندگان درباره وجود عیسی بحث نمی‌کنند؛ تمرکز اصلی آنها این است تا خواننده بداند عیسی حقیقتاً خداوند است و باید از او پیروی کرد. پس گزارش‌های انجیل شواهد کافی را مهیا می‌سازند تا بدانیم که عیسی وجود داشته است.



تیم معرفی کتاب اسمیرنا





میانمار بیشترین تعداد کودکان سربازی را در تمام دنیا دارد. در نواحی تحت سلطه افراطیون، مسیحیان به عنوان جرمه ایمان خود به مسیح باید به اجبار فرزندان خود را تسلیم آنان کنند.

خان و همسرش «مایا» پنج فرزند بین ۱ تا ۱۳ سال داشتند و حالا فکر می‌کردند که چطور می‌توانند دو فرزند دیگر را هم بپذیرند. از طرفی هم می‌دانستند که خدا مهیاکننده است. بنابراین تصمیم گرفتند که آن دو را همانند فرزندان خود دوست بدانند و محبت کرده و اسباب تربیت و تحصیلشان را تا زمانی که با آنها هستند فراهم کنند. آن دو پسر تا سال ۲۰۱۱ با خان و همسرش زندگی کردند تا اینکه توانستند دوباره به آغوش خانواده‌شان بازگردند. در سال ۲۰۱۳ خان و همسرش چهار فرزند دیگر از خانواده‌های مسیحی را برای مراقبت و محافظت به خانه خود بردند. والدین یکی از آن بچه‌ها که از خادمین کلیسا بودند به خان گفتند که اگر شما از دخترمان حمایت نکنید او مجبور خواهد بود که به ازدواج اجباری تن بدهد. خان و همسرش تمام تلاششان را می‌کنند تا فرزندان را که برای مراقبت نزد خود می‌آورند در جهتی درست راهنمایی و کمک نموده تا در ایمانشان رشد کنند. درست بر خلاف آنچه که اسلامگرایان افراطی با آن بچه‌ها رفتار می‌کنند. خان می‌گوید: «این بچه‌ها در بدو ورود با استقبال گرم ما روبه‌رو می‌شوند و ما از همان ابتدا به آنها می‌گوییم که به خانواده خود خوش آمدید! اینجا متعلق به خودتان است، اما دوست

اساس تخمین‌هایی که به دست آمده بیست درصد از تعداد سیصد و پنجاه هزار سربازی که در کل میانمار وجود دارند کم سن و سال می‌باشند. درحالی‌که پسران به استخدام گروه‌های شورشی و ارتش ملی در می‌آیند دختران نیز در مناطق تحت کنترل افراطیون یا می‌بایست به ازدواج اجباری تن بدهند و یا به صورت قاچاق به کشور چین فرستاده می‌شوند. خان در مورد اینکه چطور می‌تواند به آن خانواده‌ها در مورد نگهداری از فرزندانشان کمک کند دعا کرد ولی تا قبل از اینکه بخواهد در مورد تصمیمش پاسخی به آنها بدهد دوستش به همراه آن دو پسر به منزل آنها آمدند. خان می‌گوید: «من از دیدن آنها هم شوکه شدم و هم شگفت زده!» زمانیکه خان فهمید یکی از آن دو پدر ندارد با خودش اندیشید که درخواست دوستش از او در مورد نگهداری از آن بچه‌ها قطعاً می‌تواند جواب دعای او باشد. خان می‌گوید: «من بدون پدر، بزرگ شدم بنابراین می‌دانم که نداشتن پدر و یا والدین چقدر سخت است بنابراین هر وقت بچه‌ای را می‌دیدم که پدر نداشت به فکر فرو می‌رفتم و دعا می‌کردم که چطور می‌توانم مانند یک پدر به آنها کمک کنم؟»



کلیسا در جفا



محافظت از کودکان

محافظت از کودکان در برابر استخدام اجباری

پس از اینکه «خان» در سال ۲۰۰۹ دوره الهیات مسیحی را به پایان رساند یکی از دوستانش که از اهالی میانمار بود از او پرسید: «آیا تو و همسرت می‌توانید از دو پسر ۵ ساله و ۷ ساله مراقبت کنید؟» آنها فرزندان دو خانواده نو ایمان مسیحی بودند و پدر و مادرشان می‌ترسیدند که مبادا اسلامیون افراطی به خاطر گرویدن آنها به مسیح فرزندانشان را به سربازی اجباری بفرستند. در مناطق تحت کنترل اسلامیون افراطی از خانواده‌ها می‌خواهند که فرزندانشان را برای خدمت سربازی به آنها بسپارند. ولی در مورد خانواده‌هایی که مسیحی می‌شدند برخوردشان متفاوت‌تر بود و برای مجازات آنها فرزندانشان را به اجبار به سربازی می‌بردند. از آغاز این قرن گزارش شده که میانمار بیشترین تعداد سربازان کم سن و سال در جهان را دارد. بر



دارم این موضوع را نیز بدانید که خدا روزی رسان شماست نه من.» بنابراین ما هر روز با دعا و شکرگزاری به حضور او می‌رویم زیرا همه چیز تحت کنترل و اراده اوست. یکی از پربرکت‌ترین بخش‌های خدمت من دیدن رشد روحانی همین بچه‌هاست و من به خودم قول دادم همانگونه که فرزندان خود را تربیت می‌کنم آنها را نیز تربیت نمایم. از آنها می‌خواهم که در همه چیز با هم سهیم باشند. من و همسر هر چه را که برای فرزندان خود می‌خریم برای آنها نیز تهیه می‌کنیم. این چالش‌ها در عمل سخت است ولی من و همسر نهایت تلاشمان را می‌کنیم تا آنچه را انجام دهیم که درست است. اگر چه این بچه‌ها برای مدت طولانی از خانواده‌های خود دور می‌مانند ولی از طرفی هم از مصاحبت و تعامل با خانواده خان و دیگر بچه‌هایی که در آنجا هستند برخوردار می‌شوند و همگی عضوی از یک خانواده هستند. خان و همسرش در حال حاضر از هفت بچه دیگر در کنار سه فرزند خود که در خانه هستند نگهداری می‌کنند. قبل از آن هم از

هفته بچه دیگر از سنین ۳ تا ۱۷ سال نگهداری کردند. وقتی خان و همسرش به این فکر می‌کنند که چطور خداوند وفادارانه در طول این خدمت یعنی نگهداری از فرزندان مسیحیان میانمار در کنار آنها ایستاده غرق در شادی و شکرگزاری می‌شوند. خان و مایا می‌گویند: «مانمی‌گوییم که حتماً شایستگی آن را داریم تا به اینجا پیش برویم اما همیشه شکرگزار هستیم که خداوند این فرصت را در اختیار ما می‌گذارد تا از این فرزندان نگهداری کنیم و به آنها کمک کنیم تا او را بهتر بشناسند. ما این بچه‌ها را فرزندان خود می‌دانیم و آنها عضوی از خانواده ما هستند. پس ما همواره از خداوند سپاسگزاریم.» در میان آنها پسری دوازده ساله به نام «پطرس» است که پدر و مادرش کشاورز و از خادمین کلیسا می‌باشند. او در خانه خان در بسیاری از جهات رشد کرده است. خانواده او معتقدند که اگر در کنار خودشان مانده بود حتماً تا به حال به سربازی اجباری رفته

این است که در کنار آنها باشیم و به آنها کمک کنیم تا مسیح را بشناسند و او را دوست بدارند. خان با خودش عهد بسته همانطور که خداوند مانند یک پدر در کنار او ایستاده است او نیز مانند یک پدر در کنار آن کودکان بایستد. خان اشاره می‌کند که من همیشه به آنها می‌گویم: «تا زمانی که زنده هستیم پدر شما خواهیم بود.»

بود، در عوض او اکنون به عنوان رهبر پرستش و همچنین در گروه جوانان کلیسا خدمت می‌کند. پطرس می‌گوید: «زمانیکه در روستا بودم نه بلد بودم بخوانم و نه گیتار بنوازم ولی اکنون عاشق خواندن و نواختن گیتار هستم و از لحاظ روحانی نیز بسیار رشد کرده‌ام.» «آیه» دختر ده ساله دیگری است که خان و همسرش از او نگهداری می‌کنند. او نیز در کنار دیگر بچه‌ها از لحاظ روحانی رشد کرده است و به خاطر همین بسیار خوشحال و از خداوند سپاسگزار است. آیه می‌گوید: «ما هر روز دعا می‌کنیم و آنها در مورد خدا با ما حرف می‌زنند و به ما یاد می‌دهند که کتاب مقدس را بخوانیم. هر یکشنبه، آیه‌ای را مد نظر می‌گیریم و حفظ می‌کنیم و با هم سرود پرستشی می‌خوانیم.» اگر خان و همسرش از آیه نگهداری نمی‌کردند مسلماً او نیز تا به حال از قربانیان کودک همسری شده بود. مایا معتقد است ساده‌ترین کمکی که می‌توان به کودکان کرد

بر گرفته شده از مجله ندای شهدا

Protecting Children from Forced Recruitment

Children are being recruited into armed groups and forced to fight. This is a serious problem that needs to be addressed. We must take action to protect these children and ensure they can live a normal life.

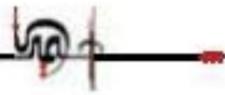


در دعا با هم

- ✦ محافظت و رشد روحانی کودکان میانمار
- ✦ محافظت و قوت کهنساز میانمار
- ✦ نابینایی که خدمت رشد کودکان قدم برداشته‌اند
- ✦ مجدداً می‌شده که صدای این شهادت را در جهان می‌رساند



خان و همسرش مایا، فرزندان کارگران مسیحی را در خانه خود میزبانی می‌کنند تا والدینشان بدون نگرانی از بردن فرزندان به عنوان سرباز یا عروس اجباری، به کار خود ادامه دهند.



سبک زندگی زندگی سالم



حساسیت آلرژی و حساسیت

فصل بهار یعنی شکوفه و چمنهای نیمه باز و برگ‌های سبز و گرده افشانی. برای کسی که مبتلا به آلرژی و حساسیت می‌باشد بهار یعنی عطسه و گرفتگی بینی و آبریزش بینی، این بیماری می‌تواند خفیف با در مواقعی چنان شدید باشد که سر و کار افراد برای درمان به اورژانس و دکتر هم کشیده شود.

آلرژی وقتی شروع می‌شود که سیستم ایمنی بدن به یک ماده خارجی واکنش شدید و دور از انتظار نشان می‌دهد. در اثر آزاد شدن برخی از هیستامین‌ها و سایر مواد شیمیایی به جریان خون، بدن عکس‌العمل‌های مختلفی نشان می‌دهد. واکنش‌های آلرژیک در افراد، شکل‌های مختلفی دارد که با عطسه، آبریزش بینی و چشم، سرفه، تنگی نفس، خارش، کهیر و اگر همراه است که معمولاً گرد و عیار و ذرات، گرده گیاهان، مواد شیمیایی، ریز ذرات، پر و موی حیوانات خانگی، ترکیبات غذایی و عوامل ارثی و ژنتیکی نیز در ایجاد آلرژی به میران زیادی مؤثر می‌باشند.



پس از ورود یک ماده خارجی به بدن چه اتفاقی می‌افتد که سر تا پای ما را بیمار می‌کند؟

با ورود هر ماده خارجی با آلرژن سیستم ایمنی بدن مایه تولید پادتی می‌کند که موجب آزاد شدن هیستامین و مواد مشابه می‌شود. هیستامین، سیستم‌های مختلف بدن را دچار التهاب و ورم می‌کند.

اگر این التهاب موجب بسته شدن راه هوای شوکه و پایین افتادن نبض و فشار خون شود حتی خطر مرگ هم دارد.

برای جلوگیری و مقابله با این آلرژی‌ها باید از آلرژن‌ها تا حد ممکن دوری کرد و در موارد شدید به دکتر مراجعه و با تجویز دکتر در صورت نیاز از کورتون با انواع آن‌هی‌هیستامین‌ها که می‌توانند در مهار این بیماری مؤثر باشند، استفاده کرد.



شایع‌ترین نشانه‌ها

آلرژی می‌تواند عطسه، آبریزش و با گرفتگی بینی، خارش چشم، خارش و سوزش سینوس و گلو، گرفتگی گوش‌ها، گلهی سردرد، تنگی نفس، خس‌خس و در موارد شدید حملات آسم نیز ایجاد کند. سعی کنید زمان محدودی خارج از منزل بمانید و حتماً از ماسک استفاده کنید، از دود تنباکو اجتناب کنید که باعث تشدید علائم می‌شود و آب زیاد بنوشید، با بالا بردن سیستم دفاعی بدن می‌توان آلرژی و حساسیت‌ها را کاهش داد.



چند مواد غذایی که باعث بالا بردن سیستم دفاعی بدن می‌شوند

- **پدال بکی** از مواد غذایی غنی از آنتی‌اکسیدان‌ها است که با آن می‌توان خطر ابتلا به آلرژی فصلی را کاهش داد؛ مخصوصاً پاز فرمر که جنبه معدنی و خوراکی بسیار زیادی دارد و برای جلوگیری از بیماری‌های قلبی، افزایش سیستم ایمنی بدن و تنظیم فشارخون کاملاً مناسب است.
- **چغندر و قند حلای ویتامین C و A و B6** است و به بهبود سیستم ایمنی بدن بسیار کمک می‌کند.
- **بلوبری و تمسک** حاوی بسیاری از ویتامین‌ها و مواد معدنی مانند آهن، کلسیم، روی و ویتامین K و C می‌باشد.
- **گامک پتاش و گل گامک** که حاوی فیبر و ویتامین K می‌باشند.
- **بادمچان** حاوی بسیاری از ویتامین‌های K، B6 و C و بسیاری از مواد معدنی ضروری است که برای سلامتی مفید می‌باشد.
- **ماست، اسید لاکتیک** در ماست باعث افزایش سرعت عملکرد روده می‌شود و به غیر فعال کردن مواد شیمیایی مضر کمک می‌کند.
- **اسیدهای چرب، امگا ۳** که در روغن ماهی یافت می‌شود برای سلامتی و افزایش سیستم ایمنی بدن بسیار مؤثر است. از آنجا که بدن ما نمی‌تواند اسیدهای چرب و امگا ۳ تولید کند باید از مواد غذایی که حاوی اینها هستند استفاده کنیم که در روغن ماهی به فراوانی یافت می‌شود و باعث افزایش رشد معده، محافظت از قلب و عروق، مبارزه با سرطان، قسردگی، اختلالات روده و آرتریت می‌شود، با خوردن گوشت سالم، غذاهای دریایی، تخم مرغ و با مکمل‌های روغن ماهی، اسیدهای چرب امگا ۳ را در بدن خود تکمیل و تامین کنیم.
- **ویتامین C** در تقویت سیستم ایمنی بدن بسیار مؤثر می‌باشد و با مصرف آن از سرماخوردگی جلوگیری کرده و همچنین به زخم‌ها و تولید سلول‌های جدید و جلوگیری از سرطان، کاهش آلرژی‌ها، تولید هورمون‌های ضد استرس و محافظت از بدن کمک می‌کند.
- **ویتامین D2 و روی** نیز می‌توانند آلرژی‌های فصلی را کاهش دهند که در زرده تخم مرغ، کلم بروکلی و کدو تنبل به فراوانی یافت می‌شوند همچنین D2 را می‌توان از گوشت، تخم مرغ، شیر، دانه و غذاهای دریایی تامین کرد. علاوه بر این می‌توانید ۱۵ دقیقه در روز برای جذب ویتامین D2 از منابع طبیعی با استفاده از کرم ضد آفتاب در معرض نور خورشید قرار بگیرید.

● **سیر** نیز در درمان آلرژی فصلی و سایر بیماری‌های دیگر مؤثر است و می‌تواند در تقویت سیستم ایمنی بدن مؤثر باشد. سیر بک آنتی‌بیوتیک طبیعی است که به طور معمول باعث ویرانی باکتری‌ها و پروتئین‌های بدن می‌شود.

حساسیت پوستی

بکی دیگر از آلرژی‌ها، حساسیت‌های پوستی می‌باشند که هم از لحاظ زیبایی و هم از لحاظ سلامتی بسیار حائز اهمیت هستند، بکی از حال چنین حساسیت‌هایی نیز کاهش سیستم ایمنی بدن می‌باشد. برخی مواقع پروتئین‌های موجود در غذا، گرده، لاتکس، مواد شوینده و مواد شیمیایی، مواد مخدر، ادویه‌ها و بعضی از مواد آرایشی باعث بثورات پوستی، خشکی پوست و خارش پوست، لکه‌های تیره اطراف چشم و اگرهای پوستی می‌شود.

در این موارد استفاده از یک رژیم صحیح جهت مراقبت از پوست خود ضروری است، در خوردن غذاهای تند و ادویه‌جات دقت بیشتری شود و مرطوب کننده‌های مناسب پوست و ضد حساسیت برای تقویت لایه محافظ پوست و تسکین آنها ضروری می‌باشند، هنگامی که حساسیت پوستی فعال می‌شود بثورات ایجاد شده ممکن است نیاز به درمان با داروهای تجویزی متخصص پوست داشته باشد.

پوشیدن لباس‌های نخی و کتانی و گشاد می‌تواند مؤثر باشد و از پوشیدن لباس‌های پلاستیکی دوری کنید.

بعضی از داروهای نیز مثل پنی‌سیلین تولید آلرژی می‌کنند. با رژیم غذایی و تامین ویتامین‌ها و رعایت نکاتی که ذکر شد تا حدودی می‌توان از فصل بهار لذت بیشتری برد. توجه داشته باشید بعضی از غذاهایی که در قسمت بالا بردن سیستم ایمنی ذکر شد می‌تواند به طور شخصی بر روی افراد خاص حساسیت ایجاد کند پس حتما در صورت نیاز به پزشک مراجعه کنید.



بر روی افراد خاص حساسیت ایجاد کند پس حتما در صورت نیاز به پزشک مراجعه کنید.



تفاهوری شده:
سیم تلفظ
اسمیتا



گندم قرابیه

سلام می‌کنیم به همه مخاطبین و خوانندگان مجله فارسی زبان اسمیرنا از هر قوم و ملت. خدا را شکر می‌کنیم برای اینکه می‌توانیم در سری دیگری از بخش آشپزی مجله با شما عزیزان همراه باشیم. شاید سال ۲۰۲۴ هم همچون سالهای گذشته خالی از مشکلات نیست اما شکر گزار خداوند هستیم که همواره همراه ماست و ما می‌توانیم گرمای حضورش را با تمام فکر و دل و جان بچشیم و بالاتر از آنها قدم در پیروزی خداوند گذارده و به سمت جلو در راه و راستی و حیات در حرکت باشیم. آمین که فیض و رحمت خداوند با تک تک شما عزیزان باشد و بتوانیم مجله شماره ۹۵ را با یک نوع شیرینی ترکی به نام «قرابیه سیب» با هدایت خداوند پیش ببریم.

در یک قابلمه کوچک مناسب سیب رنده شده و شکر را قرار داده بر روی شعله ملایم می‌پزیم تا آب سیب کاملاً گرفته شود. دارچین و گردو (یا بادام) را به پوره سیب اضافه کرده هم زده و سریع خاموش میکنیم و مواد را کنار گذارده، اجازه می‌دهیم سرد شود. برای تهیه خمیر در ظرفی مناسب مارگارین، سرکه، روغن مایع، ماست، بکینگ پودر و وانیل را می‌ریزیم و خوب هم می‌زنیم تا مخلوط شوند. در انتها تخم مرغ و پودر قند را اضافه می‌کنیم و پس از چند دقیقه مخلوط کردن آرد را کم کم به مواد اضافه می‌کنیم تا خمیری یکدست و نرم بدست آید. (توجه داشته باشید که این خمیر به دست نمی‌چسبد) در این میان فر را روشن کرده و روی ۱۷۰ درجه سانتی گراد تنظیم می‌کنیم و سینی فر خود را با کاغذ روغنی می‌پوشانیم. خمیر بدست آمده را به توپ‌های کوچک به اندازه گردو تقسیم می‌کنیم. خمیرها را کاملاً شبیه پیراشکی گرد باز می‌کنیم و موادی را که از قبل تهیه کردیم در وسط آن قرار داده و مانند پیراشکی خمیر را می‌بندیم و در سینی فر قرار می‌دهیم. آنها را به مدت ۱۵ الی ۲۰ دقیقه می‌پزیم تا روی آن کمی طلایی شود؛ سپس از فر خارج کرده و در زمانی که هنوز داغ است روی آن را با پودر قند تزیین می‌کنیم.

امیدوارم این شیرینی مورد پسند شما عزیزان قرار گرفته باشد. آمین که در مشارکت با اعضای خانواده برای تهیه این شیرینی لحظات شیرینی را بگذرانید. هدایت و حضور خداوندمان عیسی مسیح با تک به تک شما عزیزان.

نوروز مبارک

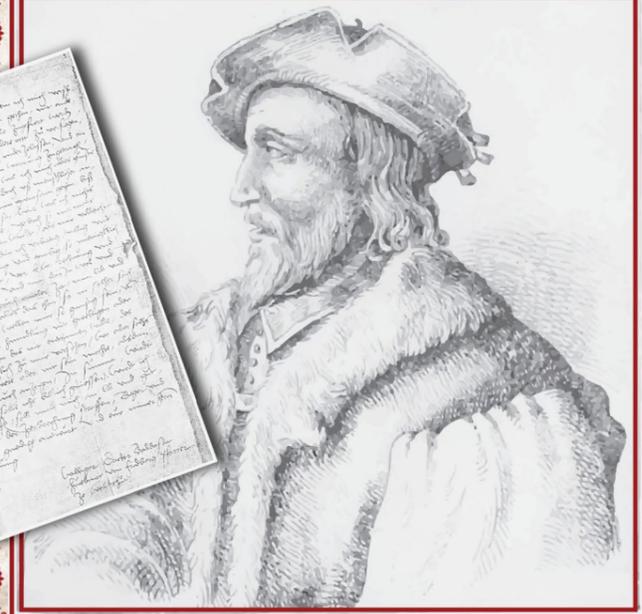


مواد لازم (رضل قرابیه)
 * سیب ۹۰ گرم (رنده شده)
 * شکر یک قاشق چای‌خورد
 * دارچین به میزان رضوله
 * گردو یا بادام

مواد لازم (خمیر قرابیه)
 * کره مارگارین ۲۵۰ گرم
 * سرکه
 * روغن مایع
 * ماست ۹۰ گرم
 * بکینگ پودر ۵۰ گرم
 * وانیل یک قاشق مرباخورد
 * تخم مرغ یک قاشق چای‌خورد
 * پودر قند یا شکر یک عدد
 * آرد ۱۷۰ گرم
 * ۶۰۰ گرم



آشپزی در مشارکت
 تیم مشارکت و پذیرایی
 اسمیرنا



با سلام به شما عزیزان. در شماره‌های پیشین صفحه «تاریخ سازان آسمانی» در مورد گروهی به نام «آناپتیست‌ها» و «فلیکس مانز» و «جرج واگنر» صحبت کردیم. در این شماره قصد داریم به زندگی یکی دیگر از افراد این گروه به نام «بالتازار هابمیر» بپردازیم. همانطور که جمله معروف تاریخ‌سازان آسمانی هر بار بیان می‌کند:

«مردم معمولاً شکنجه و مرگ دردناک را به خاطر چیزهای دروغ تحمل نمی‌کنند.»

بالتازار هابمیر (۱۵۲۸-۱۴۸۰)

بالتازار دانشمند و محقق از آناپتیست‌ها در دوره اصلاحات بود، جنبش رادیکالی او از لوتر به خاطر مفهوم فیض و از کالوین به خاطر انتخابات جدا شد. او با هر دو آنها بر سر غسل تعمید کودکان نیز اختلاف نظر داشت و این نیز دلیل دیگر جدایی آنها بود. وی از تنها رهبران آناپتیست‌ها بود که موفق شد مدرک دکترای الهیات را دریافت کند و نوشته‌های او همچنان الهام بخش مسیحیان در سرتاسر جهان است.

او به عنوان یک دانشمند و محقق به خوبی می‌دانست که برای اکثر استدلال‌های پیرامون اصلاحات کلیسایی دلایل منطقی و برای برخی دیگر دلایل غیر منطقی وجود دارد. از نظر او هر استدلالی یا منطقی بود و یا غیر منطقی.

شاید زمانهایی دانش پیشرفته او در الهیات باعث می‌شد که

شهامت و جسارت او قربانی افکار سازنده‌اش شود و این موضوع او را آزار می‌داد.

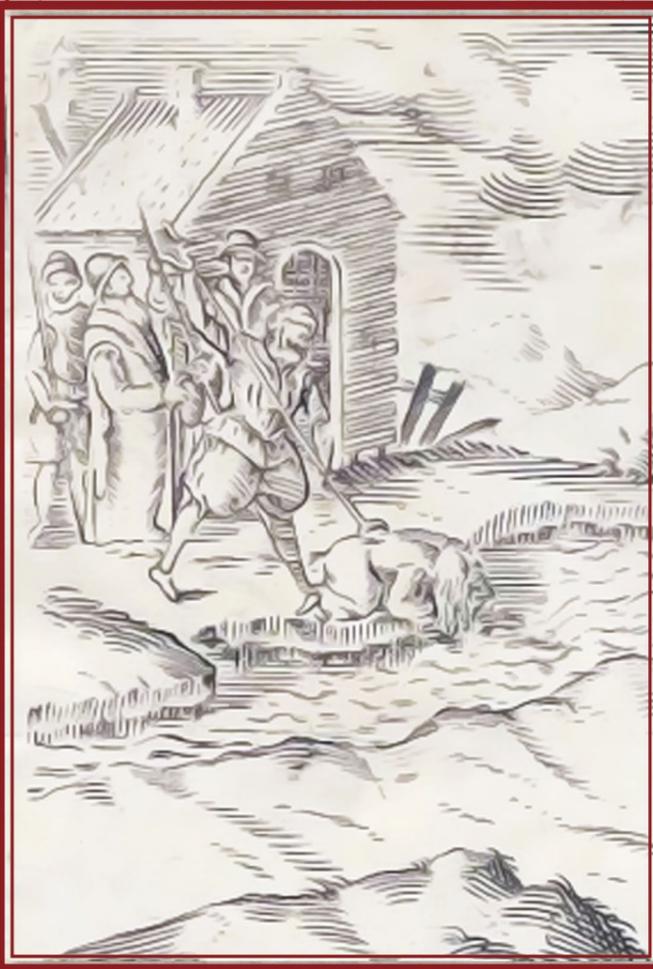
به طور مثال یک بار درحالیکه سعی داشت از ارتش شاهزاده فردیناند اتریشی در سویس فرار کند وی را به اتهام تدریس بر ضد تعمید نوزادان دستگیر کردند. هابمیر فکر کرد که بهتر است در دفاع از خودش نقل قولی از «زولینگی» که در آن زمان از اصلاح‌طلبان برجسته زوریخ بود مطرح کند. او به اشتباه تصور می‌کرد که این نقل قول شرایط فعلی او را آسان تر می‌کند ولی تعجب هابمیر را تصور کنید زمانی که زولینگی اظهارات او را رد کرد و مدعی شد که هابمیر سخنان او را اشتباه درک کرده است. هابمیر نیز با شرمساری و بدون هیچ دفاعی مجبور به عقب نشینی شد. ولی با تمام این اوصاف او روز بعد درحالیکه وجدانش از این عقب نشینی آشفته بود، انصراف خود را پس گرفت.

به همین دلیل او را به زندان برده، روی میله‌های آهنین خوابانیدند تا بلکه درد، بتواند الهیات درست را برای او تفهیم کند. که البته همانطور هم شد چرا که او از تمام اظهارات خود انصراف داد و از زندان آزاد شد و سپس سویس را ترک کرد.

اما وجدان هابمیر همچنان از کاری که کرده بود آشفته بود، به

Dr. Balthasar Hubmaier

Am 10. 3. 1528 vor dem Stubentor als Täufer verbrannt
Begründer des religiösen Toleranzgedankens
„Christus ist nicht gekommen,
dass er metzge, morde und brenne“
(Aus „Von Ketzern und thren Verbrennern“)
die Christen dieser Stadt



در واقع هابمیر، قویترین اظهارات الهیاتی خود را به جنبش‌های اصلاحاتی آن دوره ارائه داد ولی این اظهارات به بهای جان او تمام شد.

تن و دل من ممکن است زائل شود، اما خداست

صخره دلم و نصیبم تا ابد. زمور ۲۶:۷۳

برگرفته شده از کتاب ندای شهیدا

همین دلیل او در سال ۱۵۲۶ عذرخواهی کوتاه خود را با این مضمون نوشت: «من یک انسان هستم و ممکن است اشتباه کنم، ولی هر که باشم نمی‌توانم یک بدعت‌گذار باشم. خداوند! ضعف مرا ببخش.»

با این همه، او بیشتر از قبل به دنبال هدف و ارزشی که همیشه در پی آن بود ادامه می‌داد. او به طور گسترده از جایی که بود یعنی در بایرن، موعظه و تدریس می‌کرد و بزرگسالان را در سرتاسر آن منطقه تعمید می‌داد.

سرانجام شاهزاده فردیناند به این نتیجه رسید که این جنبش‌های اعتراضی، صلح و آرامش را در امپراتوری اتریش، بر هم زده است.

زمانی که هابمیر نظرات الهیاتی خود را عملاً به صورت کتبی در آورد، نیروهای شاهزاده فردیناند او را دستگیر کرده و به وین آوردند.

هشت ماه بعد یعنی در تاریخ دهم مارچ سال ۱۵۲۸ میلادی او در آتش سوزانده شد درحالیکه همسرش الیزابت او را ترغیب می‌کرد که قوی بماند. سه روز بعد از اعدام هابمیر، همسرش الیزابت را نیز درحالیکه سنگی بر گردنش آویخته بودند از پل بزرگ به رودخانه دانوب انداختند.

میراث ایمان آنها، شامل نوشته‌هایشان می‌شود که عشق خدا نسبت به همه گناهکاران، تعمید به عنوان شهادی بر ایمان نجات بخش، و صلح طلبی به عنوان یک تعهد برای مسیحیان را آموزش می‌دهد.

هابمیر نوشت که ملحدان و بت پرستان نباید شکنجه بشوند و یا عذاب بکشند، بلکه در مواجهه با آنها باید با مهربانی و اشتیاق، اعتماد و اطاعت از خدا را به آنها نشان داد.





حوا میوه را خورد و کمی هم به آدم که همراه او بود داد. او هم از آن خورد. در همان لحظه چیزهایی را فهمیدند که قبلاً نمی‌دانستند. یکی از چیزهایی که متوجه شدند این بود که برهنه هستند! پس برگ‌ها را به هم دوختند تا خودشان را بپوشانند.



آنها تا به حال حس ترس و خجالت را تجربه نکرده بودند. پس فهمیدند چیزی اشتباه است.

۴

مار از حوا پرسید: «آیا واقعاً خدا به شما گفته است از هیچ‌کدام از میوه‌های درختان باغ نخورید!؟» حوا جواب داد: «ما اجازه داریم از میوه تمام درختان باغ بخوریم. به غیر از میوه درختی که در وسط باغ است... اگر از آن بخوریم می‌میریم.»



مار جواب داد: «شما نخواهید مرد. خدا این را گفته است چون وقتی از میوه درخت بخورید، شما هم مانند او می‌شوید و مثل او همه چیز را خواهید دانست.»

۳



همچنین می‌توانیم اپلیکیشن «کتاب مقدس کودکان» Bible for kids را دانلود و نصب کرده و به همراه کتاب، با شنیدن داستان به زبان‌های مختلف، سوالات در مورد داستان، جایزه، تشویق و به دست آوردن جوهر و گنج‌ها آن را دنبال کنیم.



در این شماره از ماهنامه اسمیرنا، به داستان «اولین گناه» از کتاب پیدایش «باب ۳ : ۱-۲۴» از کتاب مقدس کودکان می‌پردازیم.



مقدمه

با سلام درود بیکران به همه والدین و مربیان عزیز

تربیت و رشد فرزندانمان یکی از بزرگترین مسئولیت‌هایی است

که به عنوان والدین و مربیان برعهده ما گذاشته می‌شود تا

نسل بعد را با کلام و راه‌های خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای

یافتن حکمت و معرفت در خداوند و کلام او، برای آینده آنها مهیا

سازیم. کتاب «داستان‌های کتاب مقدس» برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب

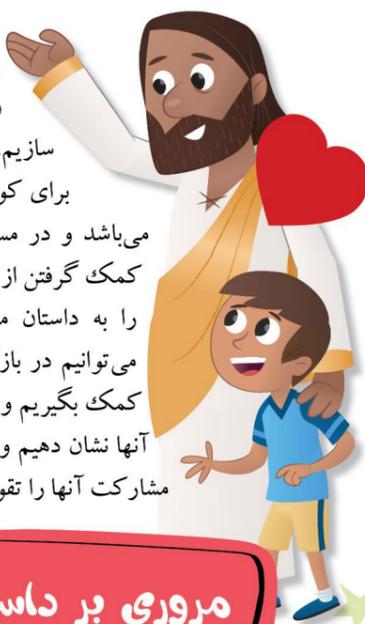
می‌باشد و در مسیر هدف هر داستان، می‌توانیم با کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر توجه خردسالان

را به داستان متمرکز کنیم. از فرزندان بزرگتر می‌توانیم در بازگو کردن داستان برای خردسالان

کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام خدا را به آنها نشان دهیم و در عین حال توانایی سخنگویی و

مشارکت آنها را تقویت کنیم.

داستانهای کتاب مقدس



مروری بر داستان

اولین گناه

سقوط

پیدایش ۱:۳ تا ۳:۲۴

اولین زن و مرد یعنی آدم و حوا، در باغ زیبایی که خداوند برای آنها ساخته بود زندگی می‌کردند. اما شیطان به شکل ماری حيله‌گر آمد تا آدم و حوا را وسوسه کند.



۲

۱

خدا با ناراحتی گفت: «چون از میوه درختی که نباید بخورید، خوردید فهمیدید که برهنه هستید؟»

آدم، حوا را سرزنش کرد و حوا هم مار را...



سپس خداوند گفت: «ای مار، چون این کار را کردی بر روی شکمت راه خواهی رفت و یکی از پسران زن تو را شکست خواهد داد. ای حوا، تو با درد فرزند به دنیا خواهی آورد. ای آدم، باید سخت کار کنی تا از زمین خوراک بدست بیاوری.»



خداوند صدا زد: «آدم!»، «حوا!» و گفت: «کجا هستید؟» آدم جواب داد: «پنهان شده‌ایم، چون برهنه هستیم.»

۵

۶



کاربرد داستان

- خدا ما را دوست دارد.
- خدا برای ما هدف و نقشه نیکو دارد.
- شیطان می خواهد ما هدف و نقشه خدا را درک نکنیم
- ترس و خجالت نتیجه دور شدن ما از هدف خداست.
- خدا با محبتش اشتباه های ما را می پوشاند و زندگی درست را به ما یاد می دهد.
- ما قدرت داریم که انتخاب کنیم که خواست خدا را انجام دهیم یا خواست شیطان را!

طرح سوال

- اسم اولین زن و مرد چه بود و در کجا زندگی می کردند؟
- آیا آدم و حوا از حرف خدا اطاعت کردند؟
- چه کسی به حوا گفت که از میوه درخت وسط باغ بخورد؟
- شیطان به شکل چه حیوانی وارد باغ شد؟
- آیا خدا ناراحت شد؟

آیه ای برای به خاطر سپردن

خوشا بحال کسانی که احکام خداوند را بجا می آورند. از صمیم قلب او را اطاعت می کنند. مزامیر ۱۱۹:۲



مشارکت پایانی و فعالیت عملی

این بار از داستان «اولین گناه» می توانیم با کودکان در مورد قوانین خداوند، خانه و جامعه صحبت کنیم. اینکه این قوانین برای سلامتی خود ماست و از عشق خداست. می توانیم از کودکان بخواهیم تا قدمی را که می خواهند در طول هفته بردارند بازگو کنند و آنها را در این خصوص در طول هفته کمک کنیم. شما می توانید در هنگام درست کردن کاردستی (در ادامه برای شما توضیح داده می شود) با کودکان مشارکت کنید و مثالی عملی برای آنها بزنید.

به طور مثال می توانید به آنها بگویید: اگر اتاقتان را بهم ریختید خودتان را زیر پتو پنهان نکنید. چون شلوغی اتاق را مادر یا پدر خواهند دید؛ پس نزد آنها رفته بگویید که من اتاقم نامرتب شده آیا ممکن است به من در جمع کردن اتاقم کمک کنید؟



سپس خداوند برای آدم و حوا لباسی آماده کرد و آنها را پوشاند. آنها را از باغ بیرون کرد. او فرشته ای با شمشیر آتشین در آنجا قرار داد تا آنها نتوانند برگردند.

وقتی آدم و حوا میوه را خوردند چه اتفاقی افتاد؟



وقتی آدم و حوا به حرف خدا گوش ندادند، گناه کردند. گناه رابطه ما با خدا، خالق مهربان را از بین برد. اما خدا هنوز ما را دوست داشت و از همان ابتدا، نقشه فوق العاده ای برای ما طرح کرد.

۸

۷

نکات تأییدی

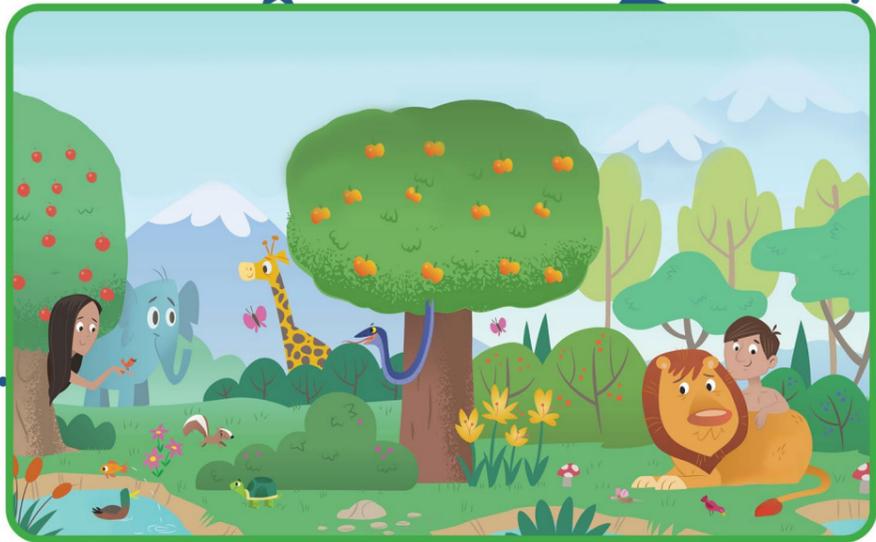
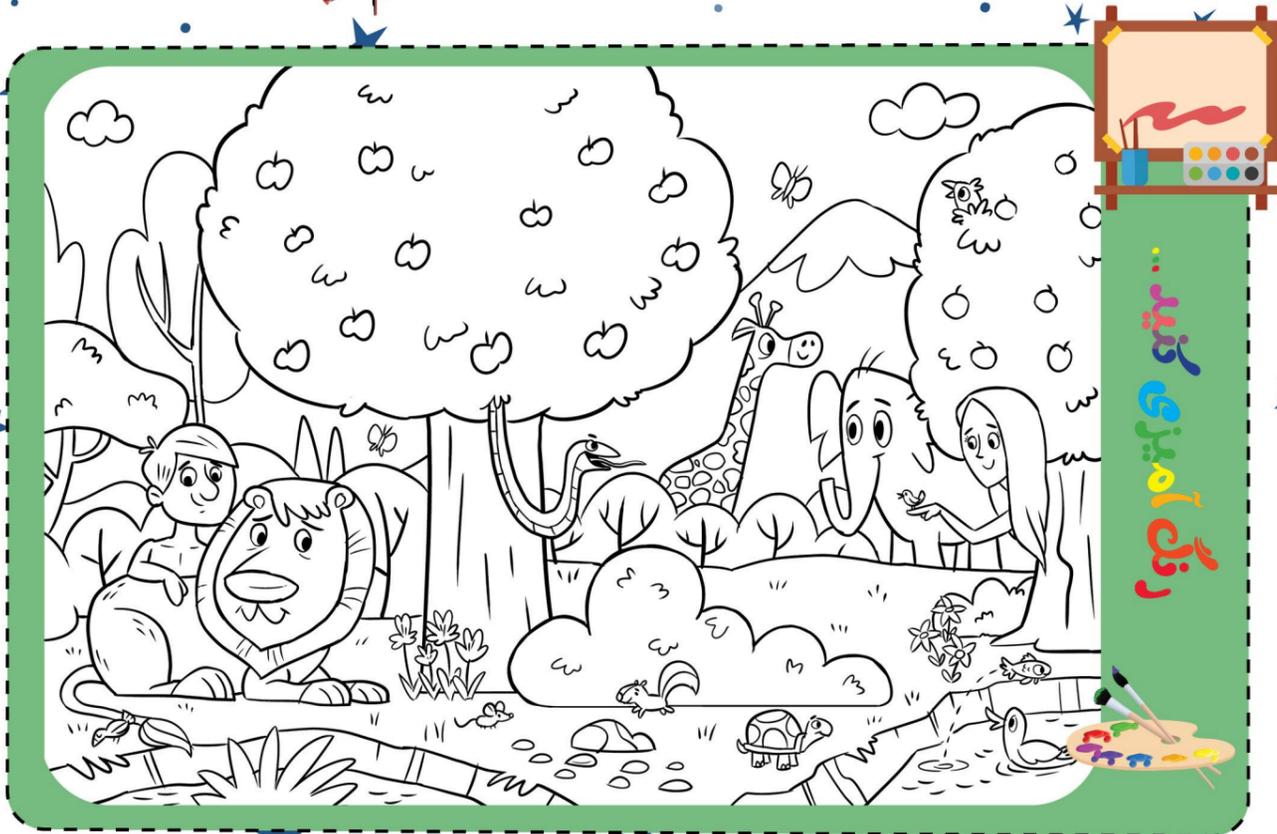
- آدم و حوا در باغ زیبایی که خداوند داده بود زندگی می کردند.
- حوا به حرف مار گوش کرد.
- بعد از گوش دادن به حرف مار هر دو فهمیدند که برهنه هستند.
- خدا آدم و حوا را صدا زد، چون پنهان شده بودند.
- خداوند برای آدم و حوا لباسی آماده کرد و آنها را پوشاند.

مسیر و هدف

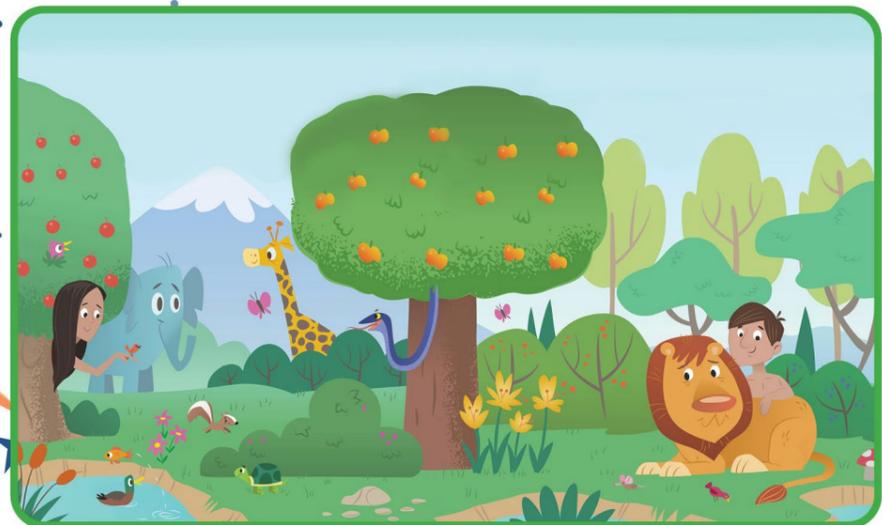


- ۱- شناخت خدا
- ۲- رابطه ما با خدا
- ۳- قدم عملی





اختلاف تصاویر ۱۰ عدد



تحقیق و قامل

از کودکان بخواهیم که در مورد چراغ راهنمایی و رانندگی تحقیق کنند. و اینکه اگر ما مطابق قوانین رفتار نکنیم چه اتفاقاتی ممکن است بیفتد؟ میتوانیم با آنها در مورد معانی تابلوها هم صحبت کنیم و اهمیتشان را بگوییم.

گاردستی

از کودکان بخواهید با کمک شما نقاشی آدم و حوا را بکشند و با برگ درخت برای آنها لباس درست کنند. در حین درست کردن گاردستی به کودکان در مورد مناسب نبودن برگ برای لباس صحبت کنید. (می توانید خشک بودن و از بین رفتنی بودن آن را عنوان کنید). اما آنها به لباس مناسب نیاز دارند و باید از خدا بخواهند تا در مشکلشان کمکشان کند. لباسی که خدا آماده کرد مناسب بود. با کودکان در مورد اینکه در مواردی که اشتباه فکر می کنند لازم است فکر مسیح را بیوشند؛ فکر محبت و... گفتگو کنید.

دعا

از کودکان بخواهیم که در انتخابهای خود در دعا با روح خدا مشورت کنند تا محبت خدا را عمیق تر بشناسند. از کودکان بخواهیم تا اهمیت اطاعت را درک کنند. بدانند خدا آنها را می بیند و اگر اشتباهی می کنند پنهان نشوند بلکه کمک بخواهند و یادآوری کنیم که امروز عشق عیسی همان لباسی هست که خدا ما را پوشانید.



شما هم می توانید نقاشی های خود را برای ما ارسال کنید.



کاری از مرسانا



جان بانیان



«فدا می‌فرماید: در روزهای آفر از روم فود بر تمامی بشر فرو فوادم ریفت. پسران و دختران شما نبوت فوادم کرد. یوانانتان رویاها فوادم دید و پیرانتان فوادمها.»
اعمال رسولان باب ۲

سخنی با والدین و معلمین گرامی:

امروزه شاید در جوامع بسیاری، مردم از این آزادی برخوردار هستند که به راحتی و آشکارا ایمان خود را با دیگران به اشتراک گذارند و بر اساس آنچه که کتاب مقدس خواسته است، خدا را پرستش و پیروی کنند. اما در زمان جان بانیان هم مثل برخی از کشورها در زمان حاضر اینطور نبود.

در سال ۱۶۲۸، رهبران بسیاری از کلیساهای رسمی در انگلستان می‌ترسیدند آن پیامی را که از کتاب مقدس دریافت می‌کنند با مردم در میان بگذارند. در آن زمان موعظه بدون اجازه رسمی دولت مجاز نبود و موعظه کردن در خارج از کلیسای رسمی و تایید نشده توسط دولت به معنای نقض قانون بوده و مشمول زندان می‌شد.

جان بانیان پس از پایان جنگ داخلی انگلیس، شغل پدر خود را که ترمیم و تعمیر لوازم فلزی بود از پی گرفت و در بیست و یک سالگی ازدواج کرد.

جان بانیان می‌نویسد: «وقتی من و همسرم ازدواج کردیم، بسیار فقیرتر از آنچه که شاید تصورش را کنید بودیم. بطوریکه هیچکدام حتی ساده‌ترین لوازم آشپزخانه مثل بشقاب و یا قاشق را هم نداشتیم. اما همسرم، دو کتاب با خود به همراه داشت به نام‌های «مسیر ساده انسان به سوی بهشت» و «تمرین پارسایی» که هر دو را خواندیم.»

قلب جان بانیان با خواندن این کتاب‌ها لمس شد تا به جستجوی حقیقت برود. بعد از مدتی او مشتاقانه به خواندن کتاب مقدس پرداخت و در ایمان خود رشد کرد. او به طور مرتب در کلیسا شرکت می‌کرد و شاگردی فروتن و کم‌رو بود.

از قضا یک روز شبان کلیسا بیمار شد، بنابراین اعضای کلیسا از جان بنیان خواستند که او در روز یکشنبه موعظه کند. او اطاعت کرد و هنگامی که شروع به پیغام خود کرد، عطیه او برای دیگران آشکار شد، بطوریکه بعد از آن او را «واعظ قلع کار» می‌خواندند.

جان بانیان دیگر مرتب در اماکن عمومی موعظه می‌کرد و در مورد ایمانش با دیگران حرف می‌زد، اما این اقدام او در آن زمان به نوعی نقض قوانین کلیسایی محسوب می‌شد، بنابراین ماموران دولت تلاش کردند تا او را از این کار منصرف کنند ولی وقتی

جان بانیان نپذیرفت، او را دستگیر کرده و به زندان انداختند و به او گفتند: «تا زمانیکه تعهد ندهی که موعظه نمی‌کنی باید در زندان بمانی.» کاری که جان می‌دانست که نمی‌تواند اطاعت کند. همسر جان بانیان به طور مداوم از مقامات درخواست و گاهی التماس می‌کرد تا پرونده جان را بررسی کنند و او را آزاد کنند.

جان بانیان می‌نویسد: «همسرم با چشم گریان و قلبی لرزان به مقامات و دادگاه گفته بود که مگر همسرم چه کرده، او فقط کلام خدا را موعظه کرده است، او متعلق به خداست و طبق خواست و اراده او عمل می‌کند.» اما ظاهراً مقامات و اعضای دادگاه بسیار بیرحم بودند و همسر جان بانیان برای آنها متاسف بود زیرا می‌دانست که آنها باید در روز آمدن مسیح برای اعمال خود پاسخگو باشند.

جان بانیان مجبور بود در زندان برای تامین معاش خانواده خود کار کند، بنابراین در آنجا بند کفش درست می‌کرد و از پنجره سلولش که به سمت بیرون بود، آنها را به رهگذران می‌فروخت. جان و خانواده او روزهای بسیار سختی را سپری می‌کردند، اما با این همه جان با اشتیاق تمام، کلام خدا را با رهگذرانی که از جلوی پنجره سلول او می‌گذشتند در میان می‌گذاشت، او حتی موفق شده بود با زندانبانان هم کلام خدا را در میان بگذارد.

یک بار نگهبان زندان از جان پرسید که چگونه بفهمد آنچه را که او موعظه می‌کند و بشارت می‌دهد حقیقت است؟ جان بانیان گفت: «چطور بفهمیم که آیا کسی از کلام خدا صحبت می‌کند یا نه؟ یا چطور صحت آنچه را که می‌شنویم تشخیص دهیم؟ پاسخ من کتاب مقدس است. آن گفته را با آنچه کتاب مقدس می‌گوید مقایسه می‌کنیم تا ببینیم طبق راه و روش و مسیر کتاب مقدس گفته شده است یا خیر. کتاب مقدس با اقتدار راستی آن را، بر ملا می‌کند. تو با میل و رغبت، خود را وقف دولت کرده‌ای و خدمت می‌کنی و آنچه دولت می‌گوید را انجام می‌دهی. من نیز به آنچه خدایم و کلامش می‌گوید عمل می‌کنم و تسلیم او هستم.»

زندانبان بیاد آورد که دولت، موعظه کردن و صحبت جان از کتاب مقدس را ممنوع کرده است ولی او هنوز با اقتدار کلام خدا را بیان می‌کند. مدتی بعد جان می‌نویسد: «به او گفتم پولس رسول، اقتدار و قدرت خدا را برتر از تمامی قدرت روم و مذهبیون آن دوره می‌دید حتی اگر تمامی عمر خود را در زندان بگذرانند.» پس از مدتی او شروع به نوشتن کتاب‌هایی کرد تا مردم با خواندن آنها بتوانند بهتر خدا را بشناسند. او در کتاب «سفری در جستجوی خدا» به طور تمثیلی نبردهایی را که یک مسیحی در این زندگی با آن روبه‌رو می‌شود را به تصویر می‌کشد. او در مثال‌های دره‌های واقع در شهر کوچک‌شان را به «سایه دره‌های مرگ» و باتلاق نزدیک خانه‌شان را به «باتلاق ناامیدی» تشبیه کرد. چالش‌هایی که

جان در طی سفر روحانی خود قبل از یافتن صلح با خدا تجربه کرده بود، همگی در داستان‌های او منعکس شده‌اند. بالاخره بعد از گذشت دوازده سال قوانین عوض شد و جان بانیان از زندان آزاد شد. در طی این مدت مردم بیشتری در آن نواحی او را می‌شناختند، بنابراین از او دعوت می‌شد تا در کلیساهای مختلف در انگلیس موعظه کند.

جان بانیان مابقی عمر خود را به اعلان کلام خدا و نوشتن کتاب اختصاص داد. او حدود دوازده کتاب نوشت و در پنجاه و نه سالگی در گذشت.

زندگی جان بانیان در واقع نمایانگر استقامت و ایستادگی در برابر سختی‌ها و دشواریهاست. او برای خداوند ایستاد و برایش مهم نبود که چه هزینه‌ای ممکن است در قبال آن پرداخت کند.

اینکه ما امروزه در بسیاری از نقاط دنیا آزادانه ایمان خود را با



دیگران به اشتراک می‌گذاریم، ثمره شجاعت و ایستادگی جان بانیان و کسانی مانند اوست.

جان بانیان حتی تصورش را هم نمی‌کرد که شاهکار اثری او یعنی کتاب «مسافری در جستجوی خدا» تا این اندازه جذاب باشد و این چنین گسترش پیدا کند. هنگامی که او کتابش را برای چاپ به چاپخانه ارائه می‌داد گفت: «من یک دست نوشته دارم که شاید ارزش چندانی نداشته باشد.»

با این وجود چاپ این دست نوشته کوچک تا به امروز همچنان ادامه دارد و تاکنون میلیون‌ها نفر آن را خوانده‌اند و به صدها زبان زنده دنیا ترجمه شده است. **روایات و شواهدی که نشان می‌دهد خدا چگونه از طریق کسی که او را دوست می‌دارد و طبق اراده او قدم برمی‌دارد، عمل می‌کند؛ برای خدا فرقی نمی‌کند آن شخص کیست و یا حرفه‌اش چیست، حتی می‌تواند یک قلع کار فروتن واعظ باشد.**



حدود چهارصد سال پیش در یکی از شهرهای کوچک انگلیس به نام «الستو» پسر متولد شد. پدر کودک یعنی «توماس بانیان» با خوشحالی و غرور خاصی گفت:

«این رفیق کوچک و سرسخت من است و روزی بهترین وسایل قلعی را مرمت خواهد ساخت.»

پدر و مادر با خوشحالی به چشمان پسر کوچک‌شان نگاه می‌کردند. بله حدس آنها درست بود، زیرا جان بانیان بعدها نه تنها حرفه پدرش را دنبال کرد، بلکه فراتر از آن نیز رفت، چرا که خدا برای او برنامه‌ای داشت.



پدر همچنان کار می‌کرد تا هزینه‌های زندگی را فراهم کند، جان هم با دوستانش بازی می‌کرد.

او رفته رفته بزرگ شد و تبدیل به پسری بازیگوش شد طوریکه از زیر کار و کمک به پدرش فرار می‌کرد. جان در کوچه و پس کوچه‌های شهر الستو پرسه می‌زد و دیگران را اذیت می‌کرد. در واقع هر جایی که جان بود دردسر هم در آنجا بود.



جان بانیان می دانست که رفتار او درست نیست و نگران این بود که مبادا هرگز به ملکوت راه پیدا نکند او مدام در خواب می دید که خدا از او خشنود نیست؛ معمولا آشفته و درحالیکه عرق می کرد از خواب می پرید. یک شب با دیدن کابوسی از خواب بیدار شد و با خود گفت:

«حَماَ خُدا از دِستِ من خِیلی ناراحت است.»



دوره سربازی جان خیلی سخت بود. غذا و آب به اندازه کافی موجود نبود، او حتی گاهی مجبور بود در مزارع پر از گل و لای بخواهد. یک بار وقتی جان برای انجام وظیفه، آماده رفتن بود هم خدمتی اش به او گفت:

«من حاضر امروز به جای تو بروم ولی به شرطی که تو نیز در روز بعد جاییت را با من عوض کنی.»

جان قبول کرد و گفت:

«مشکلی نیست، پس من امروز می توانم کمی بیشتر بخواهم.»

هنوز زمان زیادی نگذشته بود که جان با صحنه اسفناکی روبه رو شد بله هم خدمتی اش که جایش را با او عوض کرده بود، با اصابت گلوله از پای درآمد.

جان می دانست که خدا او را از مرگ نجات داده و این اولین بار نبود که چنین اتفاقی می افتاد. او در همان لحظه به فکر فرو رفت و با خودش گفت: **«خدا باز هم به من فرصت داده است! یک بار که یک مار سمی را ناخواسته برداشتم و زنده ماندم، بار دیگر هم که نزدیک بود غرق شوم و خدا مرا نجات داد، این بار هم که از تیر گلوله در امان ماندم!! خدا حتماً دلیلی برای این کار دارد و من باید این دلیل را پیدا کنم.»**

با این حال، جان هر چه بزرگتر می شد رفتارش تغییری نمی کرد. انگار برایش فرقی نمی کرد که خدا را می شناسد حتی با پدرش نیز کنار نمی آمد.

جان وقتی هنوز نوجوانی بیش نبود مادرش را از دست داد و کمی بعد نیز خواهر کوچکش مرد.

بر خلاف انتظارش، پدرش دوباره ازدواج کرد در آن موقع بود که جان به شدت احساس تنهایی کرد و تصمیم گرفت که خانه را ترک کند.

او با خود فکر کرد، در دنیا به غیر از شهر الستون چیزهای زیادی برای دیدن وجود دارد.



سرانجام جنگ تمام شد و جان بانیان به خانه برگشت و سپس ازدواج کرد. او تصمیم گرفته بود که رفتار خود را تغییر دهد و انسان خوبی باشد. او و همسرش بسیار فقیر بودند. همسرش هیچ چیز به جز دو جلد کتاب با خود به همراه نداشت. آن کتابها در مورد خدا شناسی بودند.

جان و همسرش هر شب در کنار شومینه می نشستند و با هم کتاب می خواندند. جان با اشتیاق کتابها را کنکاش می کرد و تلاشش این بود تا بفهمد نقشه خدا برای زندگی اش چیست. رفته رفته زندگی او تغییر کرد و خانواده او با آمدن فرزندان شکل دیگری به خود گرفت حالا دیگر جان تمام تلاش خود را می کرد تا همسر و پدر خوبی برای خانواده اش باشد.

در آن زمان انگلیس در آشوب بود و بسیاری از مردم نگران به وجود آمدن جنگهای داخلی بودند جان با خودش فکر کرد:

«این بهترین فرصت است که هم از دست پدر و نامادری راحت بشوم و هم به سربازی شجاع تبدیل بشوم سربازی که مورد توجه مردم است و بعد از آن هر کاری که دلم بخواهد می توانم انجام بدهم.»

بنابراین او در سن شانزده سالگی به عنوان سرباز به ارتش انگلیس پیوست ولی کم کم فهمید که خدمت سربازی آن چیزی نبود که تصورش را می کرد.



جان نهایت تلاشش را می کرد تا انسان بهتری باشد ولی هنوز عادات بدی داشت که ترکشان نکرده بود.

تا اینکه یکروز، وقتی که مشغول بازی بود به آسمان نگاه کرد و حس کرد که عیسی با ناراحتی از آن بالا به او نگاه می کند. او حس کرد که صدای عیسی را می شنود که به او می گوید:

«آیا می خواهی به من ایمان بیاوری و به ملکوت بروی یا می خواهی به کارهای گذشتهات ادامه بدهی و به هلاکت برسی؟»

در آن لحظه جان از ادامه بازی منصرف شد و با دلسردی و ناامیدی فریاد زد: **«من آنقدر خوب نیستم که برای خدا ارزشی داشته باشم.»**





جان نیز همانند پدرش برای تامین معاش خانواده خود برای کار کردن به روستای نزدیک خانه‌شان می‌رفت. مسیر روستا تا خانه، فرصت فکر کردن را نیز برای او فراهم می‌کرد. او با خودش گفت: «مطمئناً هیچ کس تا به حال مانند من تلاش نکرده تا خدا را خوشنود کند، خب من مدت زیادی هست که دیگر با زبان تند و تیز با کسی حرف نمی‌زنم، با همه روراست هستم، تمام تلاشم را هم می‌کنم تا انسان خوبی باشم ولی چرا از همیشه ناراحت‌ترم و غمگین‌ترم، مگر چه کار دیگری مانده که باید انجام دهم؟»

در همین فکرها بود که صدایی از یکی از خانه‌های اطراف شنید.



جان رفته رفته عاشق کتاب مقدس شد و به طور چشمگیری در کلام خدا رشد کرد مردم شهر متوجه شده بودند که زندگی و رفتار جان تا چه اندازه تغییر کرده است و مشتاق بودند تا دلیل آن همه تغییر را بدانند، جان نیز با خوشحالی علت آن را برای مردم شرح می‌داد. او با شهامت در برابر جمعیت می‌ایستاد و می‌گفت: «عیسی تنها نجات دهنده ما است.»



در آن روزها، این بر خلاف قانون بود که بدون اجازه از مقامات دولتی کلام خدا را موعظه کنند و جان می‌دانست که اگر او را در هنگام اعلان کلام خدا دستگیر کنند حتماً به زندان خواهد رفت و از خانواده و عزیزانش دور خواهد شد.

جان با خودش گفت: «ولی کلام خدا می‌گوید که باید آن را به همگان اعلان کنم و من باید از خدا اطاعت کنم، نه کسانی که مرا از آن منع می‌کنند.»



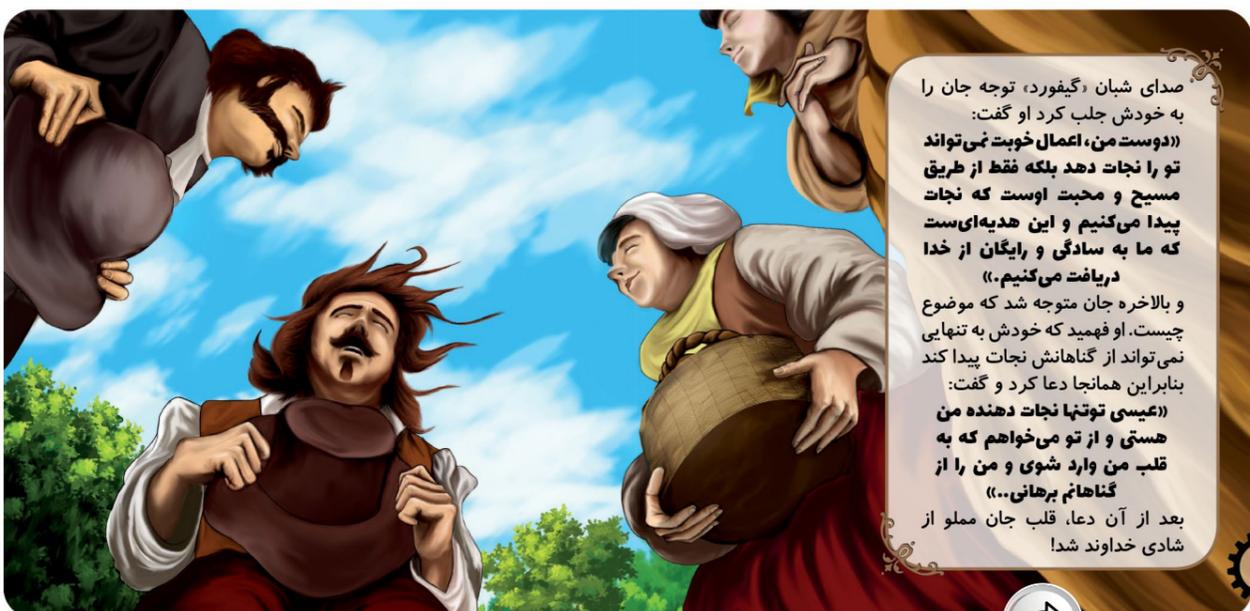
او متوجه سه خانم شد که در حیاط خلوت خانه‌ای با یکدیگر در مورد عیسی حرف می‌زدند و چهره آنها از خوشحالی می‌درخشید. یکی از آنها با هیجان خاصی می‌گفت: «از زمانی که قلبم از حضور خدا پر شده نمی‌توانم توصیف کنم که چقدر از خواندن در وصف او لذت می‌برم اینکه او چقدر فوق‌العاده است و اینکه چطور برای وعده‌هایی که به من داده وفادار است.»

جان بانیان به طرف آنها رفت و گفت: «ببخشید خانم‌ها به طور اتفاقی شنیدم که شما می‌گفتید خدا درحالیکه من تمام تلاش خودم را می‌کنم تا انسان خوبی باشم ولی انکار خدا از من خیلی دور است.» قبل از اینکه پاسخی از خانم‌ها بشنود کسی از پشت سرش به او گفت: «ولی کارهای خوب تو باعث نجات نخواهد شد.»



و سرانجام یک بار درحالیکه جان در جمعی از کلام خدا حرف می‌زد، مقامات دولتی آمده و او را دستگیر کردند.

قاضی در دادگاه به او گفت: «جان، تو خودت قانون را می‌دانی، می‌دانی که بدون داشتن مجوز قانونی نمی‌توان در مکان‌های عمومی موعظه کرد، حالا هم اگر قول بدهی که دیگر این کار را تکرار نمی‌کنی، تو را رها کرده و اجازه می‌دهم که به کنار خانواده‌ات باز گردی.» جان با شهامت و با قاطعیت پاسخ داد: «با احترام به شما! ولی خدا از من خواسته تا کلام او را با دیگران به اشتراک بگذارم و من نیز چنین خواهم کرد!» قاضی با خشم فریاد زد: «خب، من نیز تو را به زندان محکوم می‌کنم.» سپس جان را به زندانی سرد و تاریک منتقل کردند او خیلی ناراحت بود و دلش برای خانواده‌اش تنگ می‌شد.



صدای شبان گیفورد، توجه جان را به خودش جلب کرد او گفت: «دوست من، اعمال خوبت نمی‌تواند تو را نجات دهد بلکه فقط از طریق مسیح و محبت اوست که نجات پیدا می‌کنیم و این هدیه‌ای است که ما به سادگی و رایگان از خدا دریافت می‌کنیم.» و بالاخره جان متوجه شد که موضوع چیست. او فهمید که خودش به تنهایی نمی‌تواند از گناهانش نجات پیدا کند بنابراین همانجا دعا کرد و گفت: «عیسی توتنها نجات دهنده من هستی و از تو می‌خواهم که به قلب من وارد شوی و من را از گناهانم برهانی...» بعد از آن دعا، قلب جان مملو از شادی خداوند شد!



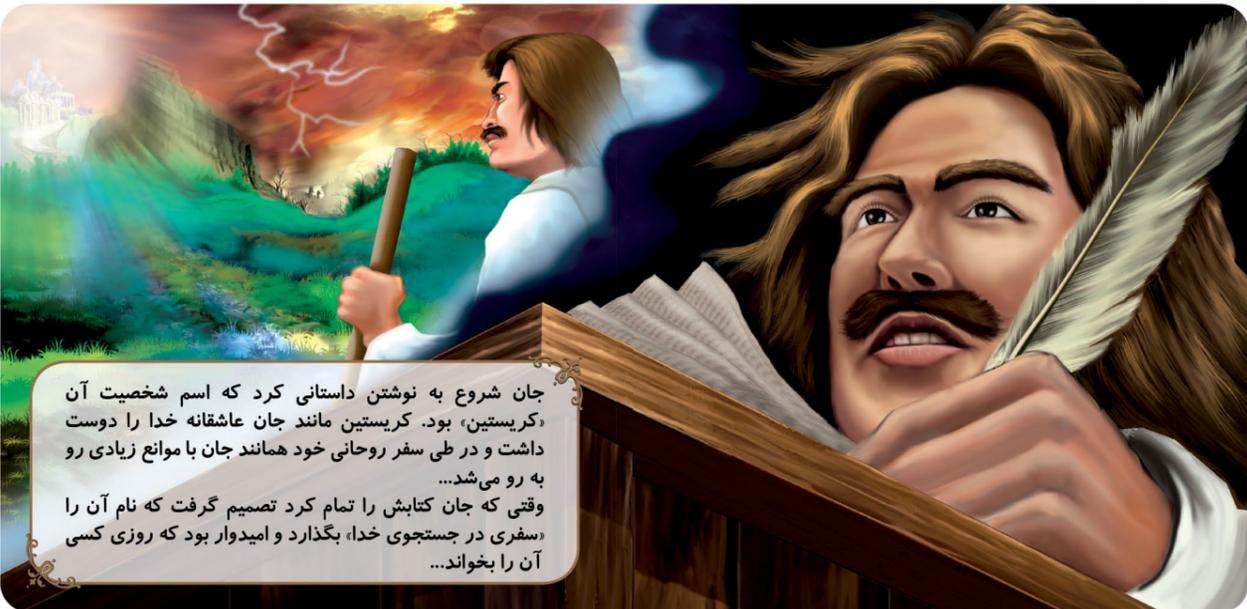
جان همچنان در زندان کار می‌کرد و برای خانواده خود پول می‌فرستاد او هر روز دعا می‌کرد و کلام خدا را با رهگذرانی که از جلوی سلول او گذر می‌کردند در میان می‌گذاشت. او همچنین شروع به نوشتن کتاب کرد.

«ماری، دختر بزرگ جان، نابینا بود. از آنجایی که در زندان به جان غذای کافی نمی‌دادند ماری هر روز برای پدرش غذا می‌آورد. جان گفت: «من در اینجا بند گفتم درست می‌گم و از پنجره زندان به رهگذران می‌فروشم، پس این پول‌ها را بگیر و به مادرت بده.» اگر چه جان ناراحت بود از اینکه از خانواده‌اش دور است ولی از طرفی ایمان داشت که خداوند نیازهای خانواده‌اش را مهیا می‌کند.



بعد از مدتی قانون عوض شد و سخن گفتن از کلام خدا در مکانهای عمومی آزاد شد بنابراین جان نیز از زندان آزاد شد. او به مدت دوازده سال زندانی بود؛ بسیاری از مردم برای سختی و جفایی که او و خانواده‌اش به خاطر ایمانشان تحمل کرده بودند، احترام خاصی قائل بودند. جان دوباره شروع کرد به موعظه کردن در محافل عمومی و عده زیادی برای شنیدن سخنان او می‌آمدند. جان تقریباً شانزده کتاب دیگر نیز نوشت... بر خلاف انتظارش کتابهای او در بین مردم بسیار مطرح شد

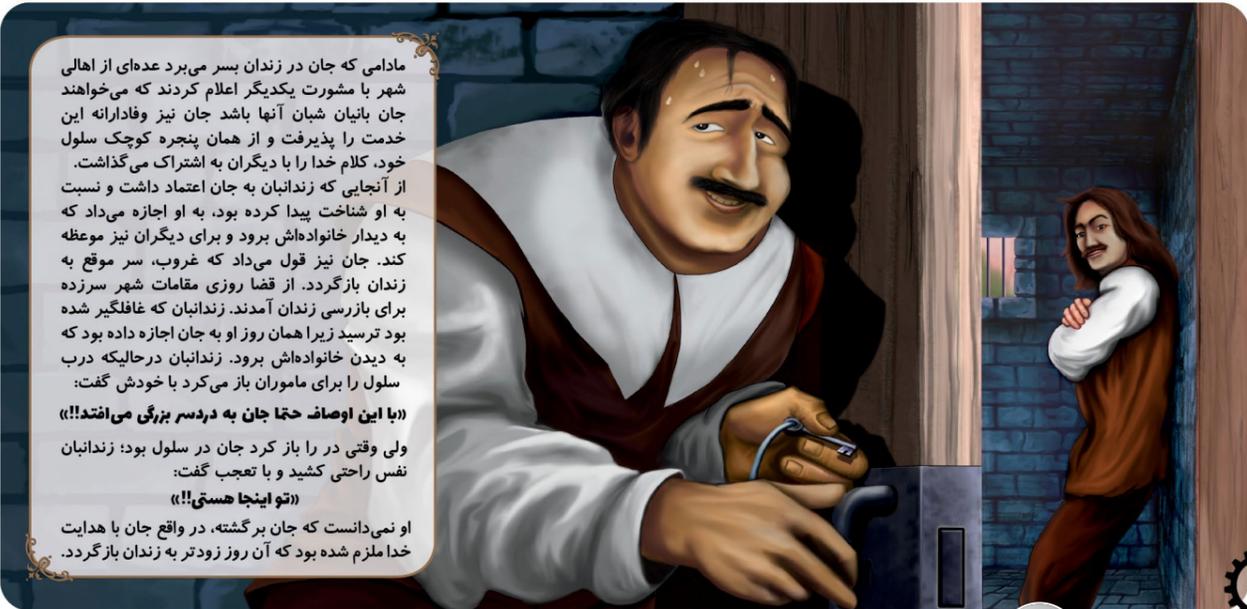
برای قلم



جان شروع به نوشتن داستانی کرد که اسم شخصیت آن «کریستین» بود. کریستین مانند جان عاشقانه خدا را دوست داشت و در طی سفر روحانی خود همانند جان با موانع زیادی رو به رو می‌شد... وقتی که جان کتابش را تمام کرد تصمیم گرفت که نام آن را «سفری در جستجوی خدا» بگذارد و امیدوار بود که روزی کسی آن را بخواند...



جان بانیان در سال ۱۶۸۸ در سن پنجاه و نه سالگی درگذشت. ماجرا از این قرار بود که در یک روز بارانی، جان سوار بر اسب راهی شهر لندن می‌شود. در میان راه با پدري خشمگین و پسرش بر خورد می‌کند که با هم دعوا می‌کردند، او برای وساطت و برقراری صلح بین آنها، در آنجا کمی توقف می‌کند. بعد از خاتمه یافتن دعوا و گذراندن مدتی در زیر باران، جان مریض می‌شود و هنگامی که به منزل دوستش می‌رود مریضی او شدت یافته و در همانجا می‌میرد. عده بسیاری از شنیدن خبر فوت او متأثر شدند.



مادامی که جان در زندان بسر می‌برد عده‌ای از اهالی شهر با مشورت یکدیگر اعلام کردند که می‌خواهند جان بانیان شبان آنها باشد جان نیز وفادارانه این خدمت را پذیرفت و از همان پنجره کوچک سلول خود، کلام خدا را با دیگران به اشتراک می‌گذاشت. از آنجایی که زندانبان به جان اعتماد داشت و نسبت به او شناخت پیدا کرده بود، به او اجازه می‌داد که به دیدار خانواده‌اش برود و برای دیگران نیز موعظه کند. جان نیز قول می‌داد که غروب، سر موقع به زندان بازگردد. از قضا روزی مقامات شهر سرزده برای بازرسی زندان آمدند. زندانبان که غافلگیر شده بود ترسید زیرا همان روز او به جان اجازه داده بود که به دیدن خانواده‌اش برود. زندانبان درحالیکه درب سلول را برای ماموران باز می‌کرد با خودش گفت: «با این اوصاف حتماً جان به دردمس بزرگی می‌افتد!!» ولی وقتی در را باز کرد جان در سلول بود؛ زندانبان نفس راحتی کشید و با تعجب گفت: «تو اینجا هستی!!» او نمی‌دانست که جان برگشته، در واقع جان با هدایت خدا ملزم شده بود که آن روز زودتر به زندان باز گردد.

اگر چه واعظ قلع‌کار ماموریتش را به اتمام رساند و به سوی خدا شتافت، ولی خدا اجازه داد تا یادگاری‌های ارزشمندی از خود به جای بگذارد. ایمان و اطاعت مثال زدنی او به عنوان یکی از پیروان جسور عیسی و همچنین نوشته‌ها و کتاب‌های او اکنون در دسترس میلیونها نفر قرار گرفته است.



چه خوب است که تمام مسیحیان به عنوان پیروان عیسی با شجاعت ماموریت خود را به انجام برسانند. امروزه نیز در بسیاری از کشورها، مسیحیان مانند جان بانیان به خاطر ایمان خود در زندان هستند و ما باید آنها را به یادآوریم و برایشان در دعا بایستیم. خدا وعده داده است که در کنار کسانی که کلام او را به دیگران اعلام می‌کنند می‌ایستد.

من تاک حقیقی، ستم و شمشاخه‌ها... (یوحنا ۱۵: ۵)



طبیعیست که از شاخه‌های انگور حقیقی خوشه‌های انگور حقیقی انتظار داریم ولی آیا همه شاخه‌های انگور، خوشه انگور می دهند نه! چرا؟
به سه دلیل عمده:

دلیل اول رابطه است.

تنها طریقی که شاخه انگور می تواند انگور بیاورد اینست که متصل به تنه درخت باشد. یعنی رابطه شخصی و مستقیم داشتن فرد مسیحی با خود عیسی مسیح و نه هیچکس دیگر.

دلیل دوم تغذیه است.

هر شاخه باید به طور مداوم از شیره تنه درخت که از ریشه‌هایش می آید به اندازه کافی تغذیه شود.

ما باید از کلام خدا دائما تعلیم و

سرمشق گرفته و با پرستش و مشارکت تغذیه روحانی بشویم.

دلیل سوم نور و هوا است.

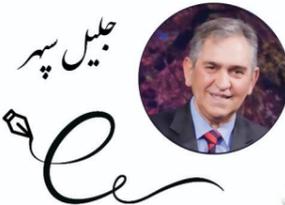
شاخه‌هایی که وصل به درخت انگور هستند ولی به طرف سایه‌ها کشیده می‌شوند و هوای تازه مورد نیاز را دریافت نمی‌کنند میوه نمی‌آورند، اگر هم بیاورند بدون کیفیت است. هر شخص مسیحی باید دائما در نور راستی خدا با افکار و رفتاری شفاف زندگی کند و از هوای تازه روح القدس بهره‌مند گردد.

در غیر اینصورت، شاخه از درخت جدا شده به عوض انگور حقیقی به سلیقه هیزم‌شکن به زغال میم به جهت آتش سرقلیان‌ها تبدیل خواهد شد تا مردم بر سر قلیان‌هایشان بگذارند و تنباکوی خیس خورده و نم کشیده‌شان را روشن کنند.

امروز باید تصمیم بگیریم آیا می‌خواهیم متصل به تنه درخت انگور حقیقی بمانیم و ثمر حقیقی بیاوریم و یا بر سر قلیان‌ها بسوزیم و تنباکوها را بسوزانیم و آهسته آهسته خاکستر شویم و مردم به دود برخاسته از سوختن زندگی‌مان پک بزنند و نشسته شوند!

جلال خدا زمانی آشکار می‌شود که ما ثمر بیاوریم. (یوحنا ۱۵: ۸)

حیف شماست که بسوزید و از سوختن تان دیگران با پک زدن به دود و خاکستران به خلسه لذتبخشان بروند. می‌خواهید انگور حقیقی باشید یا زغال میم؟ انتخاب با شماست نه با باغبان و عاشقان قلیان.



جلیل سپهر

من تاک حقیقی، ستم و شمشاخه‌ها

ضربه‌های دوست‌داشتنی

مفصله ای

تشویق دیگران برای رشد ما یک نیاز کاملاً طبیعیست.

مثل خوردن ویتامین برای سلامتی بدن. اما اگر برای سلامتی فقط به مصرف ویتامین اکتفا کنیم با بحران جدی روبرو خواهیم شد. گاهی جسممان گرفتار شرایطی می‌شود که نیازمند آنتی‌بیوتیک‌ها و گاهی هم جراحی‌ها می‌باشد. خطر جدی اینست که شکوفایی و رشد وابسته به فقط تشویق و تحسین، با شنیدن اولین انتقاد گرفتار خشم و بحران روحی و دلسردی می‌شود.

یقیناً اگر آهنی را فقط نوازش کنید کوچکترین اتفاقی نمی‌افتد اما وقتی در کوره آتش گذاشته و ضربات چکش را تحمل کند به شکل دلخواه آهنگر دانا و ماهر تبدیل خواهد شد.

گرمای نرم کننده کوره تشویق مردم بدون شک نیازمند ضربات چکش انتقادهای حساب شده خداست تا قابلیت‌هایمان شکوفا شود. هرگز از ضربات چکش انتقادهای نرسید.

خدا این ضربه را در جهت شکل‌گیری ما برای طرح مفیدی که برایمان دارد استفاده می‌کند. در آن روز یقیناً این ضربه‌ها برایمان سرنوشت ساز و دوست‌داشتنی خواهند بود.

بیاید در آستانه سال جدید روحیه انتقادپذیری را به خودمان هدیه داده و آن را وارد سال جدید بسازیم و در طول سال آن را به کار گیریم.

آن وقت تازگی، مفید بودن و سطحی متفاوت در زندگی را بیشتر از قبل تجربه خواهیم کرد.

جلیل سپهر



جلیل سپهر





فصل بهار بر شما مبارک

همانطور که زمستان و سرما رخت برمی بندد و شکوفه‌ها از میان برف و یخ به بیرون می‌آیند نوید تازگی و احیا را به ما می‌دهند.

امروز شما در چه فصلی از زندگی روحانی خود هستید؟ فصل سرد زمستان برای هر کدام از ما در گذر است و همه ما از چنین فصلی عبور می‌کنیم زمانی که در زندگی شاهد کندی حرکت هستیم و شاید بی‌ثمر در باروری و دادن محصول؛ چه بسیار زمان‌هایی که در انجام کارهایمان ثمری نیکو نمی‌آوریم و با تمام تلاش باز هم درخت زندگی مان را بی‌ثمر می‌بینیم. شاید خانه و خانواده و حتی پول کافی داشته باشیم اما دائماً در حس پوچی این دنیا اسیریم، خود را ناکارآمد و بی‌فایده دیده و زیر لب زمزمه می‌کنیم: «همین؟! من برای آشپزی و خانه‌داری به دنیا آمده‌ام!» «همین؟! من به چه دردی می‌خورم!؟»

و در این حال خود را قربانی شده در جامعه، خانه و خانواده می‌یابیم. هیچ چیزی در اطراف، ما نمی‌تواند ما را خوشحال کند جز تاثیرگذار بودن و ثمر داشتن در این دنیا. وقتی خود را در این سرما و یخ زدگی می‌یابیم چه واکنشی داریم، غر و شکایت یا به حضور خدا رفتن برای تغییر و تبدیل؟ شاید به سمت تنهایی و افسردگی حرکت کنیم و رفته رفته از همه جدا شویم!

نگاه کلام خدا به این فصل از زندگی ما چیست؟

بیاید خودمان را محک زینم و بیاد آوریم که چه زمانهایی موانع ما مثل دیواری بلند ما را احاطه کردند و در انزوا و افسردگی یخبندان زمستان گیر کردیم؟

موانعی که با تفکر بر آنها قطور و قطورتر شدند و ما عاجزتر. امروز می‌خواهیم با هم به عملکرد «حنا» در کتاب اول سموئیل نگاهی بیندازیم تا قدمهای او را برای وارد شدن به فصل بهار دنبال کنیم.

فصل باروری و شکوفایی...

شرایطت را ببین

[۱] مردی بود از رومه‌تایم صوفیم، از کوهستان افرایم، به نام القانه، پسر یرواحام، پسر الیهو، پسر توحو، پسر صوف. او افرایمی بود. [۲] القانه دو زن داشت؛ نام یکی حنا و نام دیگری فننه بود. فننه فرزندان داشت، اما حنا را فرزندی نبود. [۳] آن مرد هر سال از شهر خود به شیلوه می‌رفت تا خداوند لشکرها را پرستش کند و به او قربانی تقدیم نماید. حُفنی و فینحاس، پسران عیلی، در آنجا کاهنان خداوند بودند. [۴] القانه در روزی که قربانی تقدیم می‌کرد، به زتش فننه و تمامی پسران و دختران او سهم‌ها می‌داد. [۵] اما به حنا سهم دوچندان می‌داد، زیرا او را دوست می‌داشت، هر چند خداوند رَحِم او را بسته بود. [۶] ولی از آنجا که خداوند رَحِم حنا را بسته بود، هوویش فننه او را سخت برمی‌افروخت تا آزرده‌اش سازد. [۷] و این سال به سال تکرار می‌شد. هر بار که حنا به خانه خداوند می‌رفت، هوویش او را برمی‌افروخت و در نتیجه حنا می‌گریست و چیزی نمی‌خورد. [۸] شوهرش القانه به او می‌گفت: «حنا، چرا گریانی و چیزی نمی‌خوری؟ چرا دلت غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟»

حنا همسر «القانه» از رومه‌تایم صوفیم بود. او زنی بود که مورد محبت همسرش قرار می‌گرفت. حتی سهمی بیشتر از هوویش فننه را نیز دریافت می‌کرد، اما نابارور بود. او نمی‌توانست برای کسی که محبتش می‌کند فرزندی بیاورد. این ضعف او دریچه‌ای بود که مورد آزمایش قرار بگیرد برای همین شیطان او را از طریق فننه مورد آزار قرار می‌داد.

آنها هر سال به خانه خداوند می‌رفتند و متعهد و وفادار بودند و خداوند را می‌شناختند اما زمانی که همسر او به خداوند قربانی می‌داد گوش‌های حنا پر بود از صدای تحقیر و حقارت، شاید نمی‌توانست با شکرگزاری پیش رود و محبت همسرش برایش کافی نبود و می‌خواست تاثیرگذار باشد. او می‌گریست و به جای شکرگزاری و ستایش مایوس و سوگوار بود.

کارهایش را بیاد آر و برخیز

[۹] یک بار، پس از آن که در شیلوه خوردند و نوشیدند، حنا از جای برخاست. عیلی کاهن نزد درگاه معبد خداوند بر مسند نشسته بود. [۱۰] حنا به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد و زار زار بگریست. [۱۱] او نذر کرده، گفت: «ای خداوند لشکرها، اگر براستی بر مصیبت کنیز خود نظر افکنده، مرا به یاد آوری، و کنیزک خود را از یاد نبرده، پسری به او عطا فرمایی، او را در تمامی ایام عمرش به خداوند خواهیم داد و تیغ هرگز بر سرش نخواهد آمد.»

حنا غمگین بود و دلشکسته و هم بی‌ثمر، اما یک بار او تصمیم گرفت از سوگواری و تاسف برخیزد، او انتخاب کرد تا از جای برخاسته و این ضعفش را به حضور خداوند ببرد حنا تصمیم گرفت برای پیروزی برخیزد و در جانب خداوند و زیر فیض او باشد.

کارهای خداوند را در باروری رحم نازای سارا و نجات قوم به

یاد آورد، او یقین داشت که خداوند لشکرها پیروز است. او درک کرد که تنها، آغوش خداوند امن است. پس در امنیت حضور خدا وارد عهدی با او شد و در صبوری انتظار کشید. جان خود را به حضور خداوند ریخت و از اعماق وجودش با خدا گفتگو کرد؛ با تمام قلب و جان و با امید و ایمان.

سالها انتظار، و فهمیده بود که نمی‌تواند با قوت خودش ادامه دهد. او نیاز داشت قدرت خدا را بیشتر بچشد قدرتی که همسر و قوم او به آن ایمان داشتند. او در پی فرو پاشی فننه و توکل بر آدم‌ها نبود بلکه نیازش را به خدای قادر مطلق درک کرده بود. از محکوم کردن خود و دیگران و حتی خدا برخاست و به تقدیم و تسلیم وجودش به خداوند تن داد.

به حضورش برو و بارهایت را به او بسپار

[۱۲] چون حنا دعای خود را در پیشگاه خداوند طول می‌داد، عیلی دهان او را ملاحظه کرد. [۱۳] حنا در دل خود سخن می‌گفت و لبانش فقط می‌جنید بی‌آنکه صدایش شنیده شود. از این رو، عیلی گمان برد که مست است. [۱۴] بدو گفت: «میگساری تا به کی؟ شرابت از خود دور کن!» [۱۵] اما حنا پاسخ داد: «نه، آقایم، بلکه زنی شکسته‌دل هستم. شراب و مُسکرات نوشیده‌ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند می‌ریختم. [۱۶] کنیزت را زنی فرومایه مینداز، زیرا تمام مدت از دغدغه و آزرده‌گی بسیارم می‌گفتم.» [۱۷] آنگاه عیلی پاسخ داد: «به سلامت برو و خدای اسرائیل تمنایی را که از او داشتی، اجابت فرماید.» [۱۸] حنا گفت: «کنیزت در نظرت التفات یابد.» آنگاه به راه خود رفت و می‌خورد و دیگر غم بر چهره نداشت. [۱۹] آنان سحرگاهان برخاسته، در حضور خداوند پرستش کردند، و سپس به خانه خویش در رومه بازگشتند. و القانه با همسر خود حنا همبستر شد، و خداوند حنا را به یاد آورد. [۲۰] پس از چندی حنا آبستن شده، پسری بزاد، و نامش را سموئیل نهاد، زیرا گفت: «او را از خداوند درخواست کردم.»

حنا از فصل سرد زندگی تلخی بسیار در دل داشت و زخم شنیده‌ها اما همه آنها را به حضور خداوند برد و با او آشتی کرد؛ حال در آغوش این خدا حرف‌های بسیار برای گفتن داشت بدون ترس از قضاوت‌ها، زمان طولانی در گفتگو با خدا بود و تک تک بارها و زخمها را به نزد خدا برد.

امروزه در فصل سرد زندگی مان ما هم بارهای بسیاری داریم و عیسی ما را دعوت می‌کند: **به نزد من بیاید ای تمامی گرانباران و زحمتکشان من به شما آرامی می‌دهم.**

انتخاب ما چیست؟

آیا ایمان داریم که خداوند قادر است بارهای ما را بردارد و راه برایمان مهیا کند خدایی که هر روزه با نظام طبیعتش مژده حیات و شروع تازه را می‌دهد.

اگر آرامی شناس
از درد های ما با خبر است
او قادر است ما را از بحر نجات
عبور دهد
او بر صلیب جانش را داد
و بار بهار زندگیمان شویم

بیاید ما هم همچون حنا در هر شرایطی که هستیم از ناله و شکوه و شاید ناامیدی و یاس بیرون بیایم و دستمان را در دست قادر مطلق گذاریم.

شکر برای خداوندی که ما را می‌شناسد و از دردها و چالشهای ما با خبر است او بر صلیب جانش را داد تا وارد بهار زندگیمان شویم و او قادر است ما را از بحرانها عبور دهد.

و در هر فراز نشیب با ماست اگر رویش را بجویم.

از حضور او لبریز شو و پر شو از ثمرات روح...

و در این حال عیلی کاهن که در مسند نشسته بود دل او را نمی‌دید و تنها دهان او را دید و گمان برد که مست است. برآستی که مست حضور خدا بودن چه زیباست.

وقتی وارد رابطه با خداوند می‌شویم او بارها و مشکلات ما را بر می‌دارد و ما سبک بال می‌شویم.
حنا با همان پیمانۀ آرامشی که از خداوند گرفته بود گفت: «نه سرورم، بلکه زنی شکسته دل هستم؛ شراب و مسکرات نوشیده‌ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند می‌ریختم. کنیزت را زنی فرومایه مینداز زیرا تمام مدت از دغدغه و آزرده‌گی بسیارم می‌گفتم.»

عمل حنا حاصل آرامی رابطه قلبی او با خدا و ثمره روح خدا بود. آرامش، خویشنداری و فروتنی در قلب این جملات دیده می‌شود. بلی او به رهبرش احترام گذاشت.
 حنا پیش از وارد رابطه شدن با خدا خود را مطرود و مورد لعنت خدا می‌دید اما نام او به معنای لطف و رحمت بود. او در حقیقت نامش زیست نمی‌کرد اما نزد خداوند درک کرد که برآستی مورد

لطف و رحمت اوست از این رو با خداوند فیاض عهدی بست تا فرزندی که به او می‌دهد را به او تقدیم کند.

بر خلاف دید خود حنا خداوند او را مادر سموئیل، نبی تاثیرگذار می‌دید. خداوند ما را به نام می‌شناسد، او حنا را مورد رحمت خود قرار داده بود.

امروزه عکس‌العمل ما نسبت به آنچه دنیا ما را می‌خواند چیست؟ آیا هویت خود را دریافته‌ایم؟ هویتی که در کلیسا در زیر اطاعت رهبر و حضور خداوند مفهوم دارد؟ پشتمان به وعده‌های خدا دلگرم است یا صدای محکوم کننده دنیا را می‌پذیریم؟ قدری تأمل لازم است تا دریابیم که رشد و ثمر درونی ما چیست؟ آیا در صحبت با اطرافیان، در کارهایمان و حتی خدمتی که به آن فراخوانده شده‌ایم فروتنی و اطاعت دیده می‌شود؟ یا لب‌هایمان آغشته به غرورها و شکایت است و تلخی و ناامیدی هر روز در ما ریشه‌اش را محکم‌تر می‌کند.

این اطاعت و فروتنی نه با تلاش انسانی بلکه ثمره روح خداوند است که با تمرین و در حضور خدا ماندن دریافت می‌کنیم؛ سهم ما تمرین در فروتنی ماندن است تا پیوسته کلام خدا را بپذیریم و به هویت‌های دروغین این دنیا «نه» بگوییم. آری رازی در فروتنی است؛ راز دریافت! حنا از عیلی مرد خدا پاسخ را شنید:

«به سلامت برو، خدای اسرائیل تمنایی که از او داشتی؛ اجابت کرد.»

عهدت را بیاد داشته باش

حنا گفت و دریافت کرد. او با ایمان دریافت کرد چون در راستی و نور خداوند قدم برداشته بود. او با امید در شادی به راه خود رفت. خداوند حنا را به یاد آورد و حنا پسری بزاد و نامش را سموئیل نامید. خداوند همیشه ما را می‌بیند و صدای ما را می‌شنود. حنا ثمره دعاهايش را دریافت کرد و آن را به خداوند تقدیم نمود. امروزه خودخواهی‌ها چنان در بین ما رشد کرده که حتی ما احسان‌های خدا و عهدهایمان با خدا را از یاد برده و آن را کم اهمیت می‌شماریم. آیا ما می‌توانیم بعد از چندین سال بی‌ثمری، نازایی و ضعف، حال قوتی که خداوند به ما بخشیده را به خودش تقدیم کنیم؟ بیاید بیاد بیاوریم که تمامی قدرت از آن اوست و او خود حیات است. **آیا می‌خواهیم همواره زیر فیض او باشیم یا با قوت روح شروع کرده و با تلاش انسانی ادامه می‌دهیم؟**

حنا مرد خدا را محکوم و قضاوت نکرد و فرزندش را نزد عیلی برد و او را «ای آقایم» خطاب کرد. با گذشت چند سال، محبت و احترام خدا را از یاد نبرده بود و فرزندش را به او تقدیم کرد. تبصره نگذاشت که عیلی کاهن شایسته این منصب نیست. او به خداوند غر نزد و با تمام جان فرزندش را تقدیم کرد، با تمام دل بر

خداوندی که سموئیل را به او هدیه داده بود اعتماد کرد و سموئیل را تقدیم کرد.

خداوند دوباره او را برکت داده و به او سه پسر و دو دختر دیگر داد.

همواره شکرگزار باش

حنا دعا کرده، گفت: «دل من در خداوند به وجد می‌آید، و شاخ من در خداوند برافراشته شده است. دهانم پر دشمنانم فخر می‌کند، زیرا که در نجات تو شادمانم. قدوسی همچون بیهوش نیست، زیرا غیر از تو دیگری نیست، و نه صخره‌ای همچون خدای ما. سخنان کبرآمیز دیگر مگویند، و غرور از دهانتان بیرون می‌آید؛ زیرا بیهوش، خدای دانا است، و اعمال به او ستجیده می‌شود. کمان زورآوران شکسته شده، اما لغزش خوردگان کمر خود را به قوت بسته‌اند.

آنان که سیر بودند خویشتن را برای لقمه نانی اجبر ساخته‌اند، اما گرسنگان اکنون بی‌نیازند. زن نازا هفت فرزند زاده است، اما آن که فرزندان بسیار داشت، تنها مانده است.

خداوند می‌میراند و زنده می‌کند؛ به گور فرو می‌برد و برمی‌خیزاند. خداوند فقیر می‌سازد و غنی می‌گرداند؛ پست می‌سازد و برمی‌افزاید.

بینوا را از خاک بر پا می‌دارد، و نیازمند را از مزبله برمی‌گیرد تا آنان را با امیران نشاند، و وارث کرسی جلال گرداند. زیرا ستون‌های زمین از آن خداوند است، و جهان را بر آنها قرار داده است.

او قدم‌های سرسپردگان خود را پاس می‌دارد، اما شریبان در تاریکی خاموش خواهند شد، زیرا انسان به نیروی خود چیره نخواهد گشت. آنان که با خداوند دشمنی می‌ورزند، در هم خواهند شکست؛ او از آسمان بر ایشان رعد خواهد فرستاد.

خداوند بر کرائه‌های زمین داوری خواهد کرد؛ او پادشاه خود را نیرو خواهد بخشید و شاخ مسیح خود را بر خواهد افراشت.»
 (اول سموئیل ۲: ۱-۱۰)

امروز اگر شادی در ما یافت نمی‌شود بیاید به دنبال شادی در چشمه‌های این دنیا نباشیم بلکه مانند حنا با قدم در جمع ایمانداران با خداوند متحد شده در دعا بایستیم، زندگیمان را تسلیم او کنیم، نجاتش را بپذیریم. اجازه بدهیم تا گوشه‌هایمان کارهای خداوند را بشنود تا بتوانیم به وعده‌هایش تکیه کنیم. او در کلامش ما را شاخه‌های تاک می‌خواند پس در تاک حقیقی بمانیم و ریشه بگیریم که به یقین ثمر خواهیم داد. همانطور که بهار پر از شکوفه هست.

فصل‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند باشد که ما زنان نیز با تأمل در زندگی حنا، برخاسته و هر آنچه در زندگی‌هایمان ضعفی برای دل شکستگی‌مان می‌شود را به حضور خداوند برده و در حضور او آرام باشیم و هر روزه در ثمرات روح خداوند که محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویشنداری است رشد کنیم. به خداوندمان و اوامر او وفادار باشیم، قوت او را دریافت کرده و آن را در خدمت خداوند به کار گیریم تا ثمرات ما هم در نسل‌ها تاثیرگذار باشد و بماند، تاثیری که نجات قوم‌ها را به ارمغان می‌آورد. فیض و رحمت خدا با شما.





برافراشته شدن پرچم پیروزی

باز هم در روزهایی زندگی می‌کنیم که فشار، اندوه، فقدان و خیرهای تلخ، نفس‌ها را سنگین کرده‌اند. هر روز، چه از طریق رسانه‌ها و چه از دل تجربه‌های شخصی، شاهد موجی از ناامیدی هستیم که آرام‌آرام بر جان عزیزانمان می‌نشیند. گویی غم، به تیر اول زندگی‌ها تبدیل شده و امید در حاشیه قرار گرفته است. اما درست در چنین زمان‌هایی است که مسئولیت ما سنگین‌تر می‌شود؛ مسئولیتی برای ایستادن، برای دیدن فراتر از شرایط، و برای برافراشتن پرچم پیروزی.

امروز بیش از هر زمان دیگری نیاز داریم که پرچم امید را بالا نگه داریم. نه امیدی سطحی و احساسی، بلکه امیدی ریشه‌دار، آگاهانه و مبتنی بر حقیقت. در میان تمام بحران‌ها، کشمکش‌ها، جنگ‌های درونی و بیرونی، حقیقتی انکارناپذیر وجود دارد: تاریکی هرگز بر نور پیروز نخواهد شد. این فقط یک شعار ایمانی نیست؛ قانونی است که هم در قلمرو روحانی و هم در جهان مادی جریان دارد.

در علم فیزیک، هم حتی ورود نور، تاریکی را بیرون خواهد کرد و از بین خواهد برد؛ کافی است نوری—بسیار کوچک—تاییده شود تا تاریکی عقب‌نشینی کند. در فرهنگ‌ها، تاریخ‌ها و تمدن‌ها نیز همیشه نور راه خود را باز کرده است. به همین شکل، در دنیای روحانی نیز، هر جا نور حقیقت خدا حضور دارد، شرارت قدرت نهایی را ندارد. پیروزی، ذات نور است. با این حال، دیدن صحنه‌های درد، جنگ، بی‌عدالتی، ظلم و حتی نسل‌کشی، بر روح و روان ما تأثیر می‌گذارد. این تصاویر اگر کنترل نشوند، می‌توانند امید را تضعیف کرده و ایمان را فرسوده کنند. اما تکلیف ما در چنین شرایطی این نیست که انکار کنیم یا چشم‌بندیم؛ بلکه این است که درست در دل واقعیت تلخ، پرچم ایمان و امید خود را برافراشته نگه داریم.

پرچم، فقط یک نماد نیست؛ پرچم پیام دارد. پرچم نشانه حاکمیت، اقتدار، امنیت و کنترل است. وقتی پرچمی برافراشته است، یعنی هنوز نظم برقرار است، هنوز کسی فرماندهی می‌کند، هنوز امید زنده است. اگر پرچم نیمه‌افراشته باشد، پیام سوگ، ترس و ضربه را منتقل می‌کند. و اگر پرچم افتاده باشد، یعنی شکست، تسلیم و واگذاری میدان. داوود، در اوج بحران و تهدید، اعلام می‌کند: «به نام یهوه خدای خود پرچم خود را برمی‌افرازم». این یک اعلام موضع روحانی است. داوود نمی‌گوید شرایط عالی است؛ بلکه می‌گوید حتی در شرایط ناپایدار، من پرچم را پایین نمی‌آورم. این همان چیزی است که دشمن از آن می‌ترسد. دشمن همیشه با جنگ مستقیم شروع نمی‌کند. استراتژی او ساده اما مرگبار است: اول امید را می‌دزدد، بعد پرچم ایمان را نیمه‌افراشته می‌کند، و در نهایت، ترس، ناامیدی و مرگ روحانی را وارد می‌سازد. به همین دلیل است که بسیار حیاتی است تا اجازه ندهیم پرچم ایمان، امید و اعتراف ما پایین بیاید. پرچم نیمه‌افراشته یا افتاده، پیامی از ضعف، تردید و عقب‌نشینی به دشمن می‌دهد. پرچم ایمان ما، همان اعتراف ماست. آنچه بر زبان می‌آوریم، آنچه در دل تکرار می‌کنیم، و آنچه در عمل انتخاب می‌کنیم. اگر امید ما به انسان‌ها، اخبار، تحلیل‌ها یا شرایط باشد، این پرچم دیر یا زود خواهد افتاد. اما اگر امید ما به یهوه خدا باشد، پرچم ما نفوذناپذیر و استوار می‌ماند. دقیقاً در تاریک‌ترین نقاط تاریخ، پرچم اقتدار خدا برافراشته شده است؛ در چاه شیران برای دانیال، در صلیب برای عیسی و در دل رنج و سکوت برای ایوب. آنچه از نگاه انسان شکست به نظر می‌رسید، در قلمرو خدا تبدیل به صحنه پیروزی شد. صلیب، که نماد مرگ و تحقیر بود، به پرچم نهایی پیروزی خدا تبدیل شد. جایی که اعلام شد: «تمام شد». جنگ پایان یافت، اقتدار شریر شکسته شد و ترس محکوم گردید. امروز، مسئولیت برافراشتن این پرچم، بر دوش هر کدام از ماست: پدران و مادران، رهبران و خادمان، ایمانداران جوان و کهنه‌کار. زیرا دیگران به ما نگاه می‌کنند. وقتی ما می‌ایستیم، دیگران جرأت ایستادن پیدا می‌کنند. وقتی پرچم ایمان ما بالا باشد، اطرافیانمان می‌فهمند که هنوز امیدی هست. پس نتیجه روشن است: در هر شرایطی بایست.



پرچم ایمانت را برافراز. اعتراف کن که خدا زنده است. وعده‌دهنده امین است و آنچه را آغاز کرده، تا پایان به انجام خواهد رساند. ما با نام یهوه می‌ایستیم، حتی اگر دیگران به قدرت‌های زمینی تکیه کنند و فرو بریزند. پرچم ما پایین نمی‌آید. آمین.



دانشگاه‌های دور و نزدیک

زمستون سپری شد...
چقدر دلم می‌خواد غبار سرما رو از زندگی پاک کنم تا آماده بشم بهار
بیاد... خداوندا فصل‌های تو چه زیباست...
اینقدر زیبا زمین رو نو کردی که دلمون می‌خواد مثل طبیعت خونه‌ها هم
تازه بشه انگار می‌خوایم با طبیعت همراه بشیم و خونه‌ها رو تمیز کنیم،
خونه تکونی... یک تصویر آشنا...
اما پدر، امروز دلم هم خونه تکونی می‌خواد از سال گذشته چی مونده
گوشه‌های دلم که نگه داشتم، نیاز دارم رها شون کنم. نیاز دارم به تو قبل
بهار خوش آمد بگم، بیا تو قلبم رو بشور، پاکم کن از هر کهنگی، من
می‌خوام مثل بهارت تازه باشم.
خوش اومدی به خونه دلم، بیا تکون بده این قلب رو هر جاش سخت شده
نرم کن، هر جاش تلخ شده شیرین کن، هر جاش زخم شده مرهم بذار. تو
رو دعوت می‌کنم بیا به درون قلبم و از من انسانی تازه بساز تا در سال جدید
در خلقت تازه تو زیست کنم. خداوندا مردم سرزمینم به بهار دل نیاز
دارن... قلب‌های سخت رو خداوندا نرم کن تا تو رو ای
عشق و محبت بشناسند. باشد که سال نو برای همه فکر
نو، ذهن نو و قلبی نو باشه، به نام مسیح. آمین

✍ المیرا

خدا می‌بهر بونم
نمی‌دونم درباره تو، چه بنویسم، چطور حس خودم رو بیان کنم وقتی
خودت همه جا و هر لحظه در کنارم بودی...
آری، ای پدر، پدر مهربانم هر لحظه و هر دقیقه قدم‌ها رو کنارم
احساس می‌کنم.
هر جا که میرم حضورت بهم قدرت می‌ده...
وقت‌هایی که قراره به اتفاق بد بیفته جلوی اون اتفاق رو می‌گیری...
آری، وقتی ناراحتم بغلم می‌کنی و بهم آرامش می‌دی...
با کلامت منو راهنمایی می‌کنی و وقتی کلامت رو می‌خونم آرام می‌گیرم.
حس آرامش و آزادی رو در تو پیدا کردم. شاید اون فرزند خوب نباشم
که هر شب دعا کنه یا کلام بخونه اما از اعماق وجودم دوستت دارم و
بهت ایمان دارم. باورت دارم باور دارم هر لحظه داری کار می‌کنی و
هیچ چیز بدی برام نمی‌خوای. با جرات می‌تونم بگم پدر که تو قشنگترین
اتفاق زندگی من بودی!
بهترین اتفاق که می‌تونست بیفته ایمان داشتن به تو خدای زنده است.
پدر مهربونم که دلسوزترینی ممنونم به خاطر همه چی برای هرچی که
اتفاق افتاد، ممنونم که تو همه لحظه‌های خوب و بدم کنارم بودی، جایی
که داشتم غرق می‌شدم دستم رو گرفتی و بیرونم آوردی و دوباره
سر پا کردی من رو...

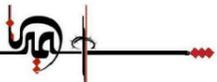
تو فقط به حس خوب نیستی تو مثل یه پدر برای همه
فرزندانت کار می‌کنی. تو بهترین کسی هستی که
منو بهتر از خودم می‌شناسی و میدونی چی برام
خوب و چی برام بده. پدر من دوستت دارم تا ابد.
✍ دختر کوچک تو ماهی

سلام پدر آسمانی، حرف‌ها رو می‌خوام
فقط به تو بگم، با پدر زمینیم اصلا نمی‌تونم
حرف بزنم چقدر ازم دوره، هم از لحاظ
مکانی، فکری و احساسی. این نامه رو
می‌خوام هم با مداد بنویسم و هم با خودکار قرمز. مشکلات و
سختی‌ها رو با مداد و نعمت‌ها و کارهای تو رو ای خداوند در
زندگیم و شکرگزاری‌ها رو با خودکار قرمز. پدر من رو ببخش
اگر به وقت‌هایی فراموش کردم که تو در قلب من ساکن هستی با
من و در کنار من بودی و هستی شکر برای وجودت می‌خوام یاد
بگیرم بیشتر به تو اعتماد کنم و بارها رو به تو بسپارم و دیگه
پس نگیرم. ایمان دارم تو به تمام نیازهای من رسیدگی می‌کنی.
چقدر زیباست که آدرس تو هر جا که من باشم و درون قلب من
هست دوستت دارم ابا.

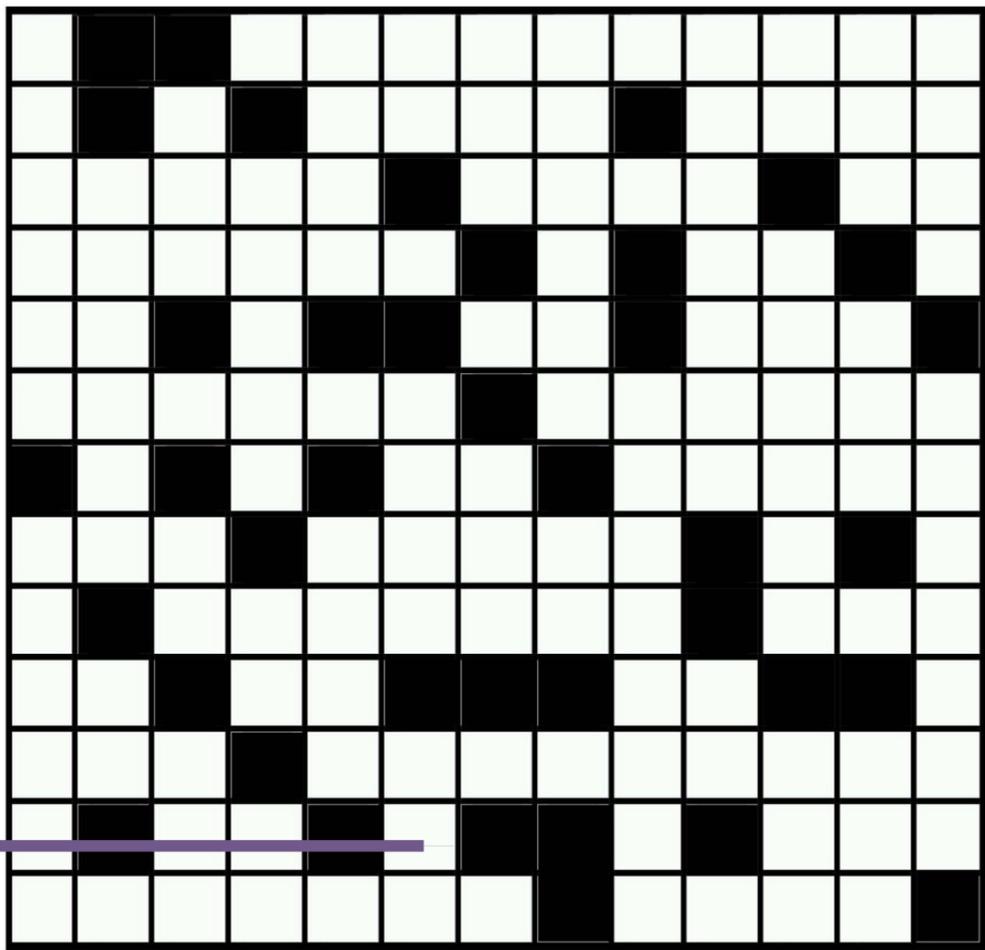
✍ سحر

خداوندا تو گفתי بخواهید تا به شما داده شود.
خداوندا خاطرخواه می‌خواهم، کسی که مرا
ببیند و حمایت کند.
و تو گفתי من خاطرخواه تو هستم و تو را
می‌بینم.
و من آنقدر خاطرت را می‌خواهم که جانم را فدای تو کردم
گفتم: خداوندا من دنبال نیازم روی زمین می‌گشتم و تو از
آسمان به دنبال من.
چقدر نیکوست که همیشه از تو بشنوم که من محبوب تو
هستم و تو معبود منی...
✍ سمیه





۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳

۱. انجام آن با هر عطایی که یافته‌اید. / عهد خدا که ما را به نگاه داشتنش امر کرد.
۲. نوعی پارچه. / آتش بزرگ. / اگر به آن زیست کنیم به آن نیز رفتار می‌کنیم.
۳. ضمیر خارجی. / هر نوع آن را از خود برانید. / کار خارجی.
۴. با تکبر می‌آید. / مکان.
۵. به واسطه دینداری حاصل می‌شود.
۶. طریق شریبان به آن می‌انجامد. / مخفف بدون مخ.
۷. دفتر ناقص. / از حروف یونانی.
۸. با آشغال می‌آید. / شغل پطرس. / چین و چروک.
۹. زمانی از آن محروم بودید اما اکنون آن را یافته‌اید. / بی‌حرکت.
۱۰. اجرای آن پارسایان را شادمان و ظالمان را وحشت‌زده می‌کند. / رده. / دور دهان.
۱۱. بهوه. / پیمودن. / وسیله‌ای در دست موسی.
۱۲. درخشان. / پیشرو گله.
۱۳. گوش آنان جوینده دانش است. / پیشرو عزت.

عمودی

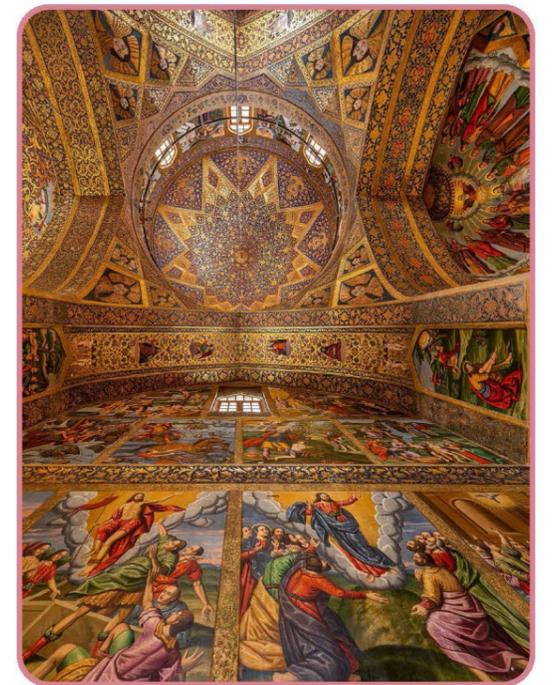
۱. از ثمرات روح القدس
۲. قاضی / باز شو.
۳. صابون خیاطی. / در آن ترس نیست. / کانی.
۴. کافی. / پایدار.
۵. آواز / از یک بهتر است. / علامت مفعولی.
۶. خداوند رحمت‌ها در همه سختی‌ها آن را به ما می‌بخشد. / خداوند آنان را محرم راز خود می‌سازد.
۷. جهان مردگان. / حرف صلیب.
۸. کنش. / خشم.
۹. ای استاد. / وقتی عدالت از آسمان می‌نگرد آن از زمین می‌روید.
۱۰. جمجمه نیمه / راست نیست. / رایحه.
۱۱. در برابر عیسی به خاک می‌افتند و اقرار می‌کنند «او پسر خداست». / نصیب آن شخصی که به توبیخ گوش می‌سپارد می‌شود.
۱۲. برای پارسایان کاشته می‌شود / سخن روشن.
۱۳. بر لب‌های حکیمان یافت می‌شود. / برای خود آن را بکارید و محبت درو کنید.

افقی



کلیسای وانک یا کلیسای نجات‌دهنده مقدس (به ارمنی آمانا پرکیچ)، نام کلیسایی است در محله جلفا (اصفهان)، که از نام کلیسای «سورپ آمانا پرکیچ وانک» جوغا در نخجوان گرفته شده است. مساحت کلیسای آمانا پرکیچ ۸۷۳۱ متر مربع است، که ۳۸۵۷ متر مربع آن ساختمان و بقیه فضای سبز و باغ وانک است. در دو سوی در ورودی وانک دو اتاق برای پذیرایی ساخته‌اند. تمامی دیوارها، طاق نماها، طوق گنبد، داخل گنبد و تمامی زوایای کلیسا با رنگ و روغن نقاشی و تزئین شده است. بیشتر دیوارنگارهای کلیسا مضامینی از انجیل مقدس دارد و تصاویری از بدو تولد تا عروج عیسی مسیح بر آن‌ها نقش بسته است. بر روی بخشی از دیوارهای کلیسا، روز رستاخیز، داوری روز رستاخیز و... دیده می‌شود.

نقاشان این تصاویر همگی استادان ارمنی بودند از آن جمله «هوانس مرکوز» و «کشیش استپانوس» و «استاد میناس» را می‌توان نام برد. این کلیسا از حیث طلاکاری و تذهیب در میان کلیساها منحصر به فرد است.



جدول کلمات به هم ریخته

پس از پیدا کردن جواب سوالات در جدول کلمات بهم ریخته، می‌توانید به رمز جدول دست پیدا کنید.

- جهان مردگان (هاویه)
- هموار کننده راه عیسی
- نام دیگر شیطان
- عیسی را تسلیم کرد
- خیر خوش
- مسح شده
- خدا
- به معنی جلجتا
- کلام
- بردبار و مهربان است
- از مکافات سرچشمه می‌گیرد.
- موجب دوری از خدا می‌شود.
- مثلی که عیسی آورد برای شاگردان تا نشان دهد باید همیشه دعا کنند و دلسرد نشوند.

م	خ	م	س	ی	ح	د	ا	و	ب
ن	غ	د	ح	ش	ب	ا	ن	م	ع
ی	ن	ا	ا	ب	س	و	گ	و	ل
ح	س	ن	ک	م	ن	ح	ن	ا	ز
ی	ج	ب	ه	ه	ر	ی	ج	چ	ب
ی	ه	و	د	ا	س	چ	م	ی	و
ز	ن	و	خ	و	ا	ن	ج	ی	ل
ب	ی	و	ه	ز	ن	س	م	ج	ا
ه	گ	ن	ا	ه	م	ب	ه	و	د

می‌توانید رمز جدول را از طریق راههای ارتباطی انتهای مجله برای ما ارسال کنید.

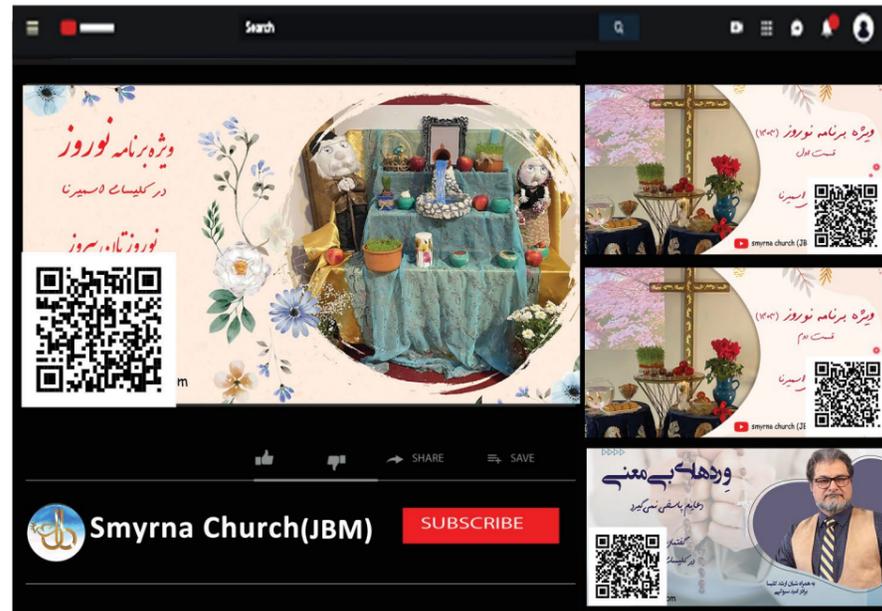


شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.
@smyrna_church_jbm



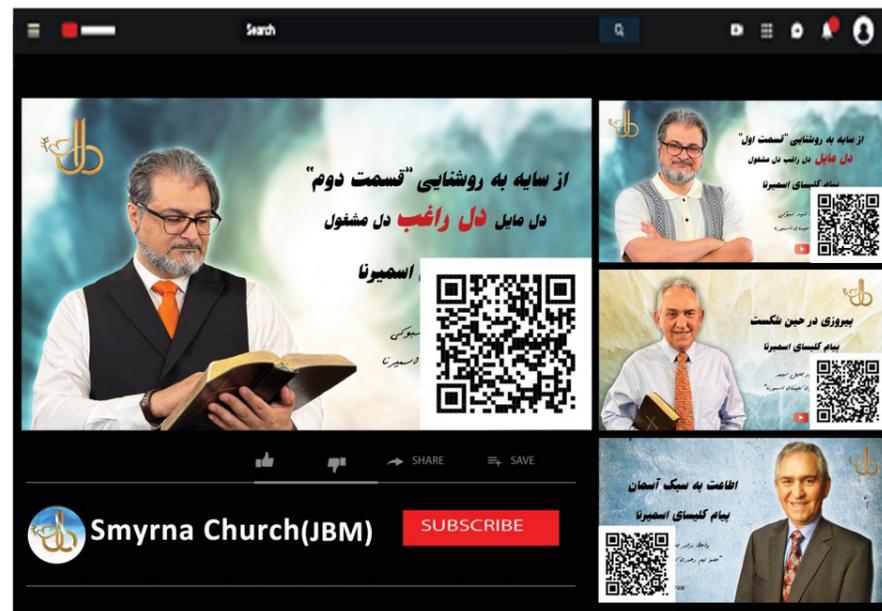
گفتمان

برای تماشای گفتمان‌های کلیسای اسمیرنا می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفتمان‌ها، رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفتمان‌ها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راههای ارتباطی مطرح کنید.



موعظه

موعظه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ و وقت ایران شما می‌توانید در جلسات رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موعظه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.



در نسخه دیجیتالی مجله فرهنگ و هنر اسمیرنا کفایت روی آدرس‌ها کلیک کنید تا به طور مستقیم وارد شوید.

کالج اسمیرنا



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.

در بخش یادگست‌های اسمیرنا، به سخت‌ترین سوالات شما پاسخ داده شده است؛ خدا کیست؟ چرا اجازه می‌دهد ما رنج بکشیم؟ چه چیزی پسر خدا بودن عیسی را اثبات می‌کند؟ ارزش و هویت ما از نگاه خدا چیست؟ شما می‌توانید برای تامل به پاسخ این سوالات با اسکن QR کد به کانال یوتیوب ما مراجعه کنید و کتاب‌هایی که به صورت صوتی برای شما مهیا شده است را بشنوید.



یادگست‌های اسمیرنا



انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد. تمامی این خدمت‌ها تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.



برای دریافت نسخه چاپی کتاب زن و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید



با ما تماس بگیرید





Happy
Nowruz



www.smyrna-magazine.com

Copyright © 2026 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Persian that promotes the biblical faith and Iranian Christian culture
please contact with us by : (+1) 770 268 9176 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45